

سخنی در مورد حقایق نبرد ماراتون و لشکرکشی خشایارشا

هخامنشی به یونان

خلاصه مطلب

« نبرد ماراتون و لشکرکشی خشایارشا به یونان » موضوع صفحاتی (۳۶ صفحه)ⁱ از کتاب (آماده برای چاپ) « شناسنامه (باستانی) ایران و ایرانیان » (پژوهش و نگارش علی ذاکرزاده) است که به مناسبت نمایش فیلم سراپا دروغ و توهین آمیز موسوم به « ۳۰۰ » توسط پژوهشگر و نویسنده کتاب ، بر روی اینترنت گذاشته شده است :

www.ShenasnamehIranValranian.com

پژوهشگر در این اثر با استناد کامل به عین نوشته های هرودوت (۴۴۷ ق . م .) که تنها راوی نبرد ماراتون و لشکرکشی خشایارشا به یونان در تاریخ می باشد ، برای اولین بار و به طور کاملاً مستدل و علمی ، دروغ پردازی ها و سفسطه گری های بی حد هرودوت در نقل این حوادث را بر ملا و حقیقت را آن طور که بوده ، آشکار ساخته است . خلاصه ارائه شده از متن بالا توسط پژوهشگر اثر ، به شرح زیر می باشد (برای دلایل و مستندات و ارجاعات ، به سایت بالا مراجعه شود) :

در اواخر حکومت داریوش کبیر (۴۹۵ ق . م .) ، « دولت - شهر » آتن و ناحیه اِرتِریⁱⁱ از یونان ، با اعزام نیروهای نظامی ، در سرزمین های یونانی نشین غرب آسیای صغیر که در تصرف ایران بوده ، شورش خونینی را برپا می کنند . شورش ها ، شهر سارد مرکز ساتراپی (ایالت) لیدی و مسئول صفحات دریائی آن منطقه را تخریب و جنگل و پرستشگاه آن را به آتش می کشند . برای تنبیه سخت آتن و اِرتِری ، دو حرکت نظامی از سوی ایران صورت می گیرد . یکی شبیخونی است به شهرهای اِرتِری و آتن (نبرد موسوم به ماراتون) توسط ساتراپی یا ایالت لیدی واقع در غرب آسیای صغیر و سپس لشکرکشی خشایارشا ، جانشین داریوش است به یونان . فرماندهان ساتراپی لیدی با اعزام ۶۰۰ کشتی و ناوگان جنگی به همراه سوارنظام ورزیده و قدرتمند خود به سمت اِرتِری و آتن ، ابتداء شهرهای اِرتِری را توسط سوارنظام تخریب و بخش زیادی از اهالی آن را به اسارت گرفته ، و سپس برای شبیخون زدن به شهر آتن ، با استفاده از یک تاکتیک نظامی ، بخش خیلی کوچکی از نیروهای پیاده خود را در « دشت ماراتون » در ۴۰ کیلومتری آتن پیاده می کنند .

این تاکتیک باعث اغفال آتنی ها شده و آنان با اعزام نیروهای نظامی خود به طرف ماراتون ، شهر آتن را بی دفاع می گذارند .

i (ثبت شده در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تحت شماره ۱۰۱۲۵)

ii یونان در دوره باستان از چندین « دولت — شهر » مستقل و اغلب متخاصم تشکیل می شد .

وقتی نیروهای آتنی ، به ماراتون نزدیک می‌شوند ، سربازان ایرانی از طریق عوامل خود در بین نیروهای آتنی به موقع از ورود آنان به دشت ماراتون مطلع ، و فوراً بر کشتی‌های خویش سوار و محل را ترک می‌کنند .

نیروهای آتنی که از دور شاهد سوارشدن نیروهای ایرانی بر کشتی‌ها بودند ، سعی می‌کنند با دویدن ، خود را به کنار آب و کشتی‌ها به‌رسانند .

هرودوت در قضیه ماراتون ، هیچ‌گونه اشاره‌ای به حضور سوارنظام ورزیده ساتراپی لیدی که به قول وی ، ستون اصلی نیروهای ایرانی اعزامی به یونان بوده ، نمی‌کند ، زیرا این نیروها در آن زمان در ماراتون حضور نداشته‌اند .

سوارنظام یادشده را ، دسته اصلی ناوگان ایران پس از دورشدن نیروهای آتنی از شهر آتن ، در یکی از سواحل نزدیک به آن شهر پیاده و آنان نیز آتن بی‌دفاع را به‌طور ضربتی مورد حمله ، تخریب و آتش‌سوزی قرار می‌دهند . ناوگان مذکور در این حمله بخش بزرگی از ناوگان جنگی و تجاری دولت - شهر آتن را هم نابود می‌سازند .

هرودوت در شرح نبرد ماراتون خود ، « رفتن شتابزده ناوگان ایرانی به سمت آتن » را ذکر می‌کند ، ولی اشاره مستقیمی به شبیخون ایرانی‌ها به آن شهر و نیز نابودی ناوگان جنگی و تجاری اریتری و آتن به عمل نمی‌آورد . وی گزارش خود را فقط به واقعه دشت ماراتون ، محدود کرده و بدون اشاره به مسئله غافل‌گیری ، از آن یک پیروزی ساختگی و خیالی برای آتنی‌ها در ماراتون ترسیم می‌کند .

پلوتارک مورخ رومی هم ۶۰۰ سال بعد از هرودوت ، برای تکمیل کردن دروغ‌های هرودوت ، داستان تخیلی پیک را بیان می‌کند که برای رساندن خبر پیروزی آتنی‌ها در ماراتون ، تمام راه به آتن را دویده و در انجام از شدت خستگی از پای درآمده است . بی‌گمان داستان « پیک آتنی » را همانطور که از اشارات هرودوت هم می‌شود فهمید باید حکایت آن دسته از سربازان آتنی دانست که پس از آگاهی از مسئله غافل‌گیری ، می‌خواسته‌اند ، هر چه زودتر و با پای پیاده خود را از دشت ماراتون به خانواده‌ها و اموالشان در آتن - که مورد تهاجم سوارنظام ایرانی قرار گرفته بود - برسانند . اما آنان زمانی به آتن و بندر آن می‌رسند ، که سوارنظام ایرانی پس از انجام مأموریت خود ، سوار بر شناورها ، آماده ترک محل بوده‌اند .

خشایارشای هخامنشی نیز پس از رسیدن به شاهی ، برای سرکوبی کامل آتن ، آماده لشکرکشی به آن سرزمین می‌شود . وی از قبل « دولت - شهر » های یونان (غیر از آتن) را از لشکرکشی خود به یونان مطلع کرده و از آنان می‌خواهد ، هر یک مشتی آب و خاک به علامت تسلیم ، موقع ورود شاه تقدیم کنند . او به « دولت - شهر » های یادشده اطمینان می‌دهد که هدفش از لشکرکشی به یونان ، فقط تنبیه و سرکوبی آتن می‌باشد .

هرودوت می‌گوید اتحادیه‌ای که یونانی‌ها برای مقابله با شاه تشکیل داده بودند ، فقط موفق می‌شود ۴۷۰۰ نفر داوطلب را از سراسر یونان (که اکثر آنان نیز قبل از موعد محل را ترک می‌کنند) بسیج نماید . ظاهراً ۳۰۰ نفر از این عده را لئونیداس شاه اسپارت (یکی از دولت - شهرهای یونان) رهبری می‌کرده .

هرودوت می‌گوید لئونیداس و ۳۰۰ نفر یارانش برخلاف دیگران ، محل را ترک نکرده و در تنگه ترومپیل در شمال یونان ایستاده و جنگیده‌اند . برخی مورخان معتبر چون چارلز هیگنت ، قضیه لئونیداس را ، افسانه‌ای - دانسته‌اند که بعد از لشکرکشی خشایارشا به یونان طرح شده است .

هنگام ورود خشایارشا به یونان ، به علت اُبَهِت و ترس از شاه و اطمینان به قول او ، در سراسر یونان آرامش کامل برقرار بود . حتی در این زمان جشن‌ها و مسابقات ورزشی المپیک که ورزشکاران ، هر چهار سال یکبار از سراسر یونان در آن شرکت می‌کردند نیز به‌طور عادی به کار خود ادامه می‌داد . به گفته هرودوت ، هنگام حضور خشایارشا در یونان ، به‌طور پیوسته دسته‌های زیادی از اهالی « دولت - شهر » های یونان به نیروهای شاه ملحق می‌شدند .

سرانجام با حمله نیروهای ایرانی ، آتیک (ولایت آتن) و شهر آتن به انتقام تخریب و آتش‌سوزی شهر سارد و جنگل و پرستشگاه آن ، به شدت تخریب و بسیاری از اهالی کشته می‌شوند .

باقی‌مانده ناوگان آتنی (تنها چیز به‌جامانده از « دولت - شهر » آتن در آن زمان) که در دریا شکست خورده بودند ، خود را به تنگه سالامیس در آتیک (جایی که قبلاً ناوان سایر « دولت - شهر » های یونان ، از بد حادثه و جهت احتیاط و پرهیز از دخول ناخواسته در مناقشات پناه گرفته بودند) می‌رسانند . پس از ورود ناوگان آتنی به تنگه سالامیس ، ناوگان ایرانی ، تنگه را از هر دو سوی مورد محاصره قرار می‌دهند .

در جنگی که در تنگه سالامیس به تحریک تمیستوکل فرمانده نیروهای آتنی - برای درگیرکردن ناوگان سایر دولت شهرهای یونان در جنگ - صورت می‌گیرد ، با توجه به اشارات تلویحی هرودوت ، ناوگان ایرانی دوسوم شناورهای یونانی را نابود و بقیه را آزاد می‌کنند .

خشایارشا پس از سرکوبی کامل « دولت - شهر » آتن ، به اعتبار قولی که در اوّل برای اطمینان خاطر به « دولت - شهر » های یونان (غیر از آتن) داده بود مشکلی برای آنان فراهم نهنموده و به ایران مراجعت می‌کند .

همان‌طور که دیدیم ، دلیل لشکرکشی خشایارشا به یونان تنبیه دولت - شهر آتن بود و قرار نبود خسارات و مشکلاتی برای « دولت - شهر » های دیگر یونان فراهم شود ، و به همین دلیل نحوه برخورد ارتش ایران با مسایل یونان بسیار مسئولانه بوده است . با این ملاحظات مراجعت نیروهای خشایار شاه به ایران نیز نمی‌توانست ناگهانی ، بی‌برنامه و غیر مسئولانه صورت گیرد .

پیشتر گفته شد که یونان از « دولت - شهر » های مختلف و اغلب متخاصم تشکیل شده و دو قدرت و سرکرده اصلی در میان آن‌ها آتن و اسپارت بودند . اکنون با نابودی آتن سرکرده دسته اوّل ، توازن قدرت در یونان به هم خورده بود و این مسئله ضمن آنکه با سیاست‌های کلی حکومت هخامنشی درباره یونان (یعنی حفظ توازن قدرت بین دولت - شهرهای آن) مغایر بود ، می‌توانست بعداً مصائب زیادی برای مردم یونان به وجود آورد . لذا خشایارشا خود از سر رأفت ، به بازسازی و عمران آتن همت می‌گمارد .

وی برای این منظور تصمیم می‌گیرد که موقتاً بخشی از « ناوگان » و نیروهای زمینی ، خود را تحت فرمان مردونیه و ارتباز سرداران خویش ، برای بازسازی آتن ، حفظ توازن قدرت و در صورت لزوم

حمایت از محافل و « دولت - شهر » هایی مثل « تبس » که فعالانه به ارتش او کمک کرده بودند ، در یونان به جای گذارد . این نیروها بعداً در زمان مناسب با سرافرازی به ایران برمی گردند . اما هرودوت با جعل حکایتی کاملاً دروغ و واهی ، می گوید که یونانی های منفعل ، زیر دید و نظارت ساتراپی لیدی و مردونیه ، دست به اتحاد ، تدارک و آمادگی برای جنگ زده ، و در نبردی به نام پلاته ، مردونیه و تمام سربازانش را که هرودوت تعداد آن ها را ۳۰۰ هزار نفر می نویسد ، یک جا نابود می کنند . به گفته هرودوت : نبرد پلاته در حریم معبد « دمیتر » صورت گرفت ، اما حتی جنازه یک سرباز ایرانی (از ۳۰۰ هزار کشته) و یا جای پای آن ها هم ، در آن جا دیده نشد . (چیزی که بخوبی تخیلی بودن مطلب و عدم حضور نیروهای ایرانی در یونان در آن زمان را تایید می کند) به گفته هرودوت ، بدن مردونیه نیز ناپدید شد . اما با اطمینان نمی توان گفت که به دست کی افتاد .

هرودوت به دنبال حکایت پلاته ، از یک داستان تخیلی و بچگانه دیگر هم به نام جنگ میکال صحبت می کند . به این ترتیب ، که تعدادی کشتی حامل سرباز ، در کنار جزیره دِلوس در دریای اژه (بخشی از دریای مدیترانه) ، لنگر انداخته بود ، که اتفاقاً سه نفر افراد ناشناس از اهالی جزیره ساموس به آن ها نزدیک و به اصرار زیاد و با قسم به تمام مقدسات یونانی ، از فرمانده کشتی ها می خواهند که به « سرزمین یونیه » از ساتراپی لیدی رفته و سکنه آن سرزمین را که یونانی نژاد هستند ، از قید حکومت ایران خارج سازد . چون آنان زیاد اصرار می ورزیدند ، فرمانده (بدون برنامه ریزی و تدارکات لازم) دستور حرکت (نیروهای محدود خود) به طرف یونیه را که توسط ناوگان بزرگ و قدرتمند لیدی (که از این نظر در جهان باستان بی رغیب و مشهور عام بوده) و ارتش مجهز آن به استعداد ۶۰ هزار سرباز ورزیده ، پاسداری می شد ، صادر می کند .

بنابر تخیلات هرودوت ، ناوگان ایرانی در مقابل کشتی های مهاجم یونانی هیچگونه تحرکی از خود بروز نداده و یونانی ها آن ها را گرفته (و به جای غنیمت گیری) ، بارهایشان را تخلیه و خود ناوها را به آتش می کشند . یونانی ها ۶۰ هزار سپاهی ورزیده ساتراپی لیدی را هم به آسانی در حریم یکی از معابد « دمیتر » مغلوب می سازند . یونانی ها پس از این پیروزی ، ابتداء تصمیم می گیرند که اهالی سرزمین یونیه را ، که جنگ برای خلاصی آن ها صورت گرفته بود به یونان منتقل کنند ، اما سپس پشیمان شده و سوار بر کشتی های خود محل را ترک و به یونان ، مراجعت می نمایند .

www.ShenasnamehIranValranian.com

AhiZakerzade@gmail.com

علی ذاکرزاده

نبرد ماراتون و لشکرکشی خشایارشا به یونان

صفحاتی از کتاب آماده چاپ

شناسنامه
(باستانی)
ایران و ایرانیان

پژوهش و نگارش علی ذاکرزاده

شماره ثبت مقاله در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۱۰۱۲۵

چکیده مطلب

در حدود دوهزارو پانصد سال قبل ، یعنی در اواخر حکومت داریوش کبیر شاه هخامنشی ، « دولت — شهر » آتن در یونان ، با اعزام ۲۰ کشتی حامل نیروهای نظامی به سرزمین یونانی نشین « ایونیه » در سواحل شرقی آسیای صغیر (از کشور ترکیه کنونی) — که تحت حکومت هخامنشی بود — شورش خونباری را بر علیه حاکمیت ایران در آن منطقه برپا می کند .

در پی این حرکت ، دو اقدام نظامی از سوی ایران برای تنبیه « دولت — شهر » آتن — که جرأت کرده بود به اراضی شاهنشاهی ایران تجاوز نماید — صورت می گیرد : یکی شبیخونی است به شهر آتن (نبرد ماراتون) توسط ساتراپی یا ایالت لیدی واقع در غرب آسیای صغیر و مسئول صفحات دریایی آن منطقه و دیگری « لشکرکشی خشایارشا » جانشین داریوش است به یونان ، برای سرکوبی کامل آتن . خشایارشا پس از تنبیه شدید آتن در یونان ، از سر رأفت دستوری برای بازسازی و آبادانی آن صادر و خود به ایران مراجعت می کند .

یک نسل بعد ، هرودوت از مردم یونانی تبار ، اولین و تنها کسی است که در کتاب خویش — « تواریخ » — به شرح این نبردها پرداخته است . متأسفانه وی در کتاب خود ، برخلاف تمام اصول و موازین و شرافت تاریخ نگاری و تنها برای خوش آیند آتنی ها و التیام غرور شکسته شده آنان ، با توسل به سفسطه گری و بازی استادانه با کلمات ، تاریخ را ۱۸۰ درجه وارونه و آتن را پیروز معرکه معرفی می کند .

از آن زمان تاکنون ، غربی های به ظاهر مروج خردگرایی ، روی نوشته های پوچ و سراپا دروغ هرودوت ، به طور پیوسته و از راه ها و شکل های مختلف مانور نموده و به این بهانه ، سعی در تحقیر ملل شرق چه در داخل جوامع غربی و چه در خارج از آن نموده اند . برای مثال به نوشته ی مورخ و نویسنده معاصر غربی کتاب « میراث باستانی ایران (ص ۱۹۹) » توجه کنیم که می نویسد : « پیکار یونان را که با حمله داریوش آغاز شد و با شکست [!!!] خشایارشا پایان یافت » باید هر کودک دبستانی بداند . « برتری نظامی یونانیان در برابر نیروی افزون تر دشمن ... مطلبی است غیر قابل انکار . »

در این تحقیق « با استناد به عین نوشته های خود هرودوت » به طور مستدل نشان داده شده که وی چگونه و تا چه میزان به دورغ پردازی و قلب حقایق پرداخته و از تاریخ نگاران ، نویسندگان ، مسئولان آموزش و پرورش و سینماگران کشورهای غربی سؤال شده است ، که آیا اکنون ، که ماهیت این نوشته ها مشخص می شود ، دیگر زمان آن فرا نرسیده ، که به تشبثات و مردم فریبی های مستمر و بزدلانه خود در این زمینه ، خاتمه دهند ؟

مقدمه

یونان (هلاس — هلاذ ، که مردم آن خود را هلن می‌نامند) سرزمینی است در جنوب غربی شبه جزیره بالکان . از شمال به آلبانی ، صربستان (یوگسلاوی سابق) و بلغارستان ، از مشرق به دریای اژه ، از جنوب به دریای مدیترانه و از مغرب به دریای ایونی .

یونان در دوره باستان از چند « دولت — شهر » مستقل تشکیل می‌شد که مهمترین آن‌ها عبارت بودند از : آتن (ائینه asina) پایتخت آتیک (واقع در شمال شرقی پلوپونز Peloponez شبه جزیره غربی یونان) ، اسپارت (لاکدمون / لاسدمون) واقع در شبه جزیره پلوپونز ، تبس (بتوسی بین راه آتن و دلفی) و آرگوس (ولایت جنوبی شبه جزیره پلوپونز) .

در زمان حکومت مادها ، ایران ، شرق و غرب آسیای صغیر^۱ تا رودخانه هالیس (قزل ایرماق کنونی) در مرز کشور لیدی (واقع در غرب آسیای صغیر) را در اختیار داشت . کوروش بزرگ شاه هخامنشی نیز در حدود سال ۵۴۴ ق . م . با یک سری عملیات نظامی بقیه سرزمین‌های آسیای صغیر از جمله کشور لیدی و نیز ایونیّه یا سواحل و جزایر یونانی‌نشین آسیای صغیر در دریای اژه را تسخیر و آن‌ها را به ایالت‌هایی از شاهنشاهی ایران تبدیل نمود . با ضمیمه شدن سرزمین و مردم یونانی‌نژاد « یونیه » به ایران ، ایرانیان ، این نام را به صورت « یونا » و بعد به شکل « یونان » به این سرزمین و نیز به موطن اولیه آن‌ها (یونان) اطلاق کردند .

مردم یونانی سواحل و جزایر غربی آسیای صغیر از سه قوم یونی Ioni ، ائولی و دُریانی تشکیل می‌شدند . از جمله شهرهای این مردم عبارت بود از : « می‌لت » ، افسُس ، اریترس Erythres ، جزایر سامِس و خیوس Chios ، دو شهر می‌نویت ، پری‌ین در کاریه Carie و نیز لیبدوس ، تئوس ، « هالیکارناس » ، ائولی Eolie ، فوسه Phocce و ...

مطابق فهرست ساتراپ‌نشین (ایالت) های شاهنشاهی هخامنشی — منعکس در کتاب سوّم هرودوت (تواریخ ، ترجمه وحید مازندرانی ، از ترجمه جرج راولین سن ، فرهنگستان ادب و هنر ایران) — مردم ایونی و ائولیا ، مگنسی‌ها ، کاری‌ها ، لیکي‌ها ، میلی‌ها و پامفیلی‌ها یک ایالت مالی شاهنشاهی را تشکیل داده و جمعاً ۴۰۰ تالان نقره مالیات می‌پرداختند . « ولی بعدها مالیات‌هایی نیز از جزایر و از مردم اروپایی که تا « تسالی » [یکی از ولایات شمالی یونان] سکنی داشتند ، به خزانه شاهی می‌رسید »^۱ .

در سال ۵۱۴ ق . م . داریوش کبیر به منظور سرکوبی و جلوگیری از تجاوزات سکاها ی ایرانی‌نژاد سکائیّه شمال دریای سیاه به سرزمین‌های شاهنشاهی ایران ، عازم آن دیار می‌شود . « مردم این مناطق » همیشه بر پشت اسب زندگی می‌کردند و خانواده‌های خود را روی چهار چرخه‌های چادر دار که با گاو کشیده می‌شد از این سو به آن سو می‌بردند .^۲

^۱ آسیای صغیر یا آناتولی : شبه جزیره‌ی واقع در مغرب آسیا ، از شمال به دریای سیاه و دریای مرمره ، از مغرب به دریای اژه ، از شرق به ایران و قفقازیه ، شامل ارمنستان و ترکیه آسیایی

ظاهراً سکاها در آن مناطق با گریز از مقابل داریوش، خود را زیاد درگیر نکرد و نمی‌کنند. داریوش در کتیبه‌های خود، در میان ملل تابع خویش از «سکاییانی که در آن سوی دریا (سیاه) زیست می‌کنند نیز نام برده است. در کشور رومانی هم لوحی از داریوش به خط میخی و به زبان پارسی باستان مربوط به لشکرکشی او به شمال دریای سیاه به دست آمده است.^۳ هرودوت نیز می‌گوید، که در جنگ با سکاها شمال دریای سیاه، داریوش کتیبه‌هایی برستون‌ها کند و برپا داشت. از نتایج لشکرکشی داریوش به شمال دریای سیاه، تسخیر سرزمین تراکیه (تراس) در غرب دریای سیاه و شمال یونان، و در اختیارگرفتن تنگه‌های بوسفور بین دریای سیاه و دریای مرمره و «هلسپون» (داردanel) بین دریای مرمره و دریای اژه بود. با این فتوحات بخش بزرگ دیگری از سرزمین‌های یونانی‌نشین به ایران ملحق و راه تجارت یونان با دریای سیاه مسدود می‌شود. رومن گیرشمن می‌گوید که هدف سفر جنگی داریوش به مغرب تنگه‌ها، «یونان» نبود، هدف سکاییان روسیه جنوبی بود و داریوش در این مسافرت تراکیه و گیت [سرزمین مردم گیت gets از اقوام تراکیه که در میان رودخانه دانوب سفلی و شبه جزیره بالکان سکونت داشتند] را فتح کرد.^۴ به گفته پرسی سایکس: «ایرانیان به واسطه مسخر نمودن بلاد و جزایر یونانی آسیای صغیر و الحاق ولایت تراس [تراکیه] و «مقدونیه»، برثلث تمام نژاد یونانی تسلط پیدا کرده بودند».^۵ داریوش تراکیه را به یکی از ساتراپی (ایالت)‌های شاهنشاهی خویش تبدیل کرده و مگابیز از سرداران خود را برای برقراری نظم و ایجاد امنیت، به عنوان فرماندار نظامی، در محل باقی می‌گذارد و مگابیز هم تمام شهرها و اقوام منطقه را به نام پادشاه بزرگ مطیع می‌نماید. مقامات ساتراپی جدیداً لاتاسیس تراکیه پس از چندی موفق می‌شوند «مقدونیه» — کشور مجاور — را نیز تابع خود کنند. به گفته هرودوت (کتاب پنجم) مگابیز چند تن از کسانی را که از قوم پارس و بعد از او از بزرگترین شخصیت‌های سپاه بودند به عنوان ایلچی به مقدونیه می‌فرستند. آن‌ها نزد آمینتاس Amyntes شاه مقدونیه، رفته و به نام داریوش پادشاه بزرگ، از او مطالبه آب و خاک به نشانه تسلیم و انقیاد می‌کنند، و آمینتاس تسلیم می‌شود.

شورش ایونی‌ها به یاری آتن در اواخر سلطنت داریوش اول

به گفته هرودوت (کتاب پنجم)، در حدود ۴۹۵ ق. م. هیستئاس حاکم پیشین و اریستاگوراس حاکم جدید «میلت» در ساحل شرقی دریای مدیترانه، تحرکاتی را به منظور برپایی شورش در سرزمین‌های یونانی‌نشین ایونیه بر ضد حاکمیت ایران آغاز می‌کنند. اریستاگوراس در ابتداء با شاه اسپارت ملاقات و او را به برپایی شورش در ایونیه ترغیب می‌کند ولی نتیجه‌ای به دست نمی‌آورد. او سپس عازم آتن می‌شود و در آن جا موفق می‌گردد که نظر بزرگان آتن را برای اعزام ۲۰ کشتی به «میلت» جلب نماید.

اریستاگوراس خود رهبری این نیروها را به عهده گرفته و پس از رسیدن ۵ کشتی دیگر از سوی مردم اریتریا (اِترِی)، جنگ را با رفتن به سوی افسوس و سپس سارد — مرکز ساتراپی لیدیّه — آغاز

می‌کند. شورشیان، شهر سارد مرکز ساتراپی و جنگل مقدس و معبد آن را به آتش می‌کشند ولی موفق نمی‌شوند برارگ محکم شهر، محل اقامت آرتافرن ساتراپ‌لیدیه — مسلط شوند. پس از آتش‌سوزی سارد، نیروهای ایرانی مستقر در آن سوی رود هالیس، ایونی‌ها را تا افسوس مورد تعقیب قرار می‌دهند. در این نبرد جمع کثیری از ایونی‌ها کشته و عده زیادی نیز موفق به فرار می‌شوند.

هر چند، آتن بعداً پای خود را از معرکه بیرون می‌کشد، لکن شورش به‌جاهای دیگر ایونیه هم سرایت می‌کند، و در همه‌جا توسط آرتافرن به‌شدت مورد سرکوبی قرار می‌گیرد. اریستاگوراس نیز خود بعد از این حوادث به‌قتل می‌رسد.

هرودوت می‌گوید، وقتی خبر شورش ایونی‌ها به کمک آتنی‌ها، در شوش به‌اطلاع داریوش رسانیده شد، او عهد کرد که آتنی‌ها را از کار خود متنه سازد. به‌نوشته هرودوت، هر چند که «می‌لت» مرکز توطئه بود، ولی آن‌جا توسط ایرانی‌ها طعمه آتش قرار نگرفت و به‌شهر و معابدش نیز صدمه‌ای وارد نشد. (کتاب ششم، ص ۳۳۴) «اما اسرای آن به‌شوش فرستاده شدند. در شوش «داریوش صدمه‌ای به آن‌ها نرسانید و در کنار خلیج فارس بر مصب دجله آنان را مسکن داد». (کتاب ششم، ص ۳۳۳)

هنگامی که هیستias سرکرده دیگر شورشیان، اسیر می‌شود، به‌دستور آرتافرن کشته و سرش به‌شوش نزد داریوش فرستاده می‌شود. به‌گفته هرودوت (کتاب ششم): «داریوش وقتی ملاحظه کرد که آرتافرن [برادر داریوش] و هارپاک [سردار هخامنشی] چه کار مخوفی کرده‌اند، آن‌ها را مورد خشم و عتاب قرار داده، فرمود چرا هیستias [خدمتگذار قبلی او]^۱ را به‌حضور نیاوردند و دستور داد سرش را شسته با مراقبت تمام آماده تدفین سازند و با همه آدابی که شایسته نیکوکاران شاه بود سر را به‌خاک سپردند».

^۱ در سیستم قضایی هخامنشی، خطاها و خدمات خدمتگذاران شاهی، با هم مورد ارزیابی قرار می‌گرفت.

نبرد ماراتون و لشکرکشی خشایارشا به یونان

هرودوت

هرودوت ، « تنها راوی » جنگ ماراتون و « لشکرکشی خشایارشا به یونان » در تاریخ ، اهل هالیکارناس از توابع یونانی‌نشین شاهنشاهی هخامنشی است . او نوشتن کتاب خود (تواریخ) را یک نسل پس از جدال‌های ماراتون و سالامیس (سالامین) ، در عهد پریکلِس آغاز کرد .^۶

« هرودوت در سال ۴۴۷ پیش از میلاد به شهر آتن که در این هنگام کانون فرهنگی درخشان جهانی بود (دوره زمانداری پریکلِس) رفت . او طی این مسافرت کوشید تابعیت دولت آتن را که در آن روزگار افتخار بزرگی به‌شمار می‌رفت تحصیل کند ، اما چون خانه و زمینی در آن‌جا نداشت ، مطابق قانون جاری آن زمان نتوانست این امتیاز را به‌دست بیاورد .^۷

« تاریخ هرودوت برای قرائت انفرادی مردم نوشته نشده بلکه برای بازخواندن مطالب آن در مجامع شهر آتن تحریر یافته است . یونانیان هم دوره‌ی هرودوت کتابی در اختیار نداشته‌اند و نوشته‌ها در محافل دوستان یا جشن‌های عمومی خوانده می‌شده است .^۸

بی‌گمان در آن‌زمان برای اهالی آتن چیزی به‌نام تاریخ‌نگاری با حفظ اصول بی‌طرفی و بی‌غرضی و ضوابط دیگر آن ، مطرح و یا مورد نظر نبوده و آن‌ها از هرودوت جز افسانه‌گویی ، حماسه‌سازی و مدح و ستایش از خود و آتن ، انتظار دیگری نداشته‌اند . لذا هرودوت در بخش مربوط به روابط آتن با ایران به‌این خواسته‌ها توجه کرده و اهمیتی در جهت حقیقت‌گویی و حفظ امانت که از اصول تاریخ‌نگاری است ، به‌عمل نیاورده است .

درباره هرودوت و نوشته‌های وی ، از سوی نویسندگان عهد باستان قضاوت‌های مختلفی صورت گرفته است . پاره‌ای از این نظرات ، به‌نقل از کتاب ایران باستان^۹ به‌قرار زیر می‌باشد :

« اِویسیویوس Evseuius وقایع‌نگار قرن سوم میلادی راجع به‌سنه ۴۴۵ یا ۴۴۶ ق . م . [۳۶ سال بعد از لشکرکشی خشایارشا به یونان] می‌گوید : هرودوت کتاب خود را در آتن در ملاء عام خواند و به‌افتخاراتی بزرگ نایل شد (فصل ۸۳ بند ۳ - ۴) . پلوتارک [۴۶ - ۱۲۵ میلادی] از قول « دی‌ئیل » نامی - مورخ آتن (از قرن سوم ق . م .) - گفته : آتنی‌ها ، در ازای « تمجیدی » که هرودوت از آن‌ها کرده بود ، ده تالان به‌او دادند [تمجیدی که در واقع با تحریف و وارونه‌گری حقایق صورت گرفته بود] ... دیون‌خری‌سُس‌تِم Dion chrysosTome نیز گفته که هرودوت در ازای کتاب خود از گُرنتی‌ها وجهی خواست و ، چون جواب دادند « نام نیک چیزی نیست که در بازار خرید و فروش شود » هرودوت از آن‌ها در کتاب خود ، در جایی که تاریخ جنگ سالامین را نوشته ، بدگفت.

مطابق کتاب پوراتیک فصل نهم، «ارسطو اسلوب انشاء هرودوت را برای تاریخ‌نویسی پسندیده ولی او را «افسانه‌گو» نامیده است.

«توسیدید مورخ معروف و درست‌نویس یونانی، که تاریخ جنگ‌های پلویونس را نوشته، در مقدمه کتاب خود گوید: هرودوت نثر نویسی است که به حقیقت‌نویسی علاقه‌مند نبوده.»

«کتزیاس، که در دربار داریوش دوم و اردشیر دوم هخامنشی طبیب بود، جاهایی از نوشته‌های هرودوت راجع به کورش بزرگ، کمبوجیه، داریوش و خشایارشا را تکذیب کرده.»

«سی‌سرون، نطالق معروف رومی، هرودوت را ابولمورخ نامیده و گوید: «نوشته‌های او مانند نوشته‌های ان‌نیو Ennio پراست از افسانه‌های گوناگون.»

«دیو دور سی‌سی‌لی گوید (کتاب ۱ بند ۶۹) اختراعات و افسانه‌هایی را که هرودوت عمداً در تاریخ مصر داخل کرده به‌سکوت خواهیم گذراند.»

استرابون جغرافیدان عالم قدیم، گفته (کتاب ۱۱ فصل ۶ بند ۳) به‌شعراي قدیم مانند هومر و هزیود بیش‌تر می‌توان اعتماد کرد تا به‌هرودوت و مورخین دیگر عهد قدیم.»

همان‌طور که قبلاً ملاحظه خواهد شد، نظرات هرودوت درباره جنگ‌ماراتون و لشکرکشی خشایارشا به یونان در کتاب تواریخ، صورتی افسانه‌ای و یا به‌عبارتی دیگر جنبه شعبده‌بازی دارد، اما با این وجود؛ چون هرودوت پاره‌ای اطلاعات خود درباره ایران را از نوشته‌های دانشمندان ایرانی [احتمالاً مستخرج از سالنامه‌های شاهنشاهی هخامنشی] (تواریخ کتاب اول) و هکاتیوس جغرافی‌نویسی که در زمان داریوش کبیر سراسر امپراطوری هخامنشی را گردش و کتابی به‌نام Perigsus، در این‌باره نوشته بود^۱ و نیز احتمالاً از افرادی چون زوپیر (پسر مگابیز) از مقربان دربار هخامنشی که ترک وطن کرده و در آتن ساکن شده بود و هم‌چنین از بازماندگان ساکن آسیای‌صغیر «هارپاک»، سردار ایرانی — که در زمان کوروش بزرگ شهرهای ایونی را گشود و به‌ساتراپی لیکیه در آسیای‌صغیر برگزیده شد — اخذ نموده است کتاب او واجد برخی اطلاعات صحیح و ارزنده درباره ایران باستان نیز می‌باشد.

نبرد ماراتون Marathon

قبلاً آمد که هرودوت، تنها راوی «نبرد ماراتون» و «لشکرکشی خشایارشا به یونان» در تاریخ، می‌باشد. ما در این‌جا به‌دقت نوشته‌های او در این‌باره را مورد بررسی و مذاق‌ه قرار داده و دروغ‌گویی و سفسطه بازی‌های وی را به‌استناد نوشته‌های خود او آشکار می‌کنیم و نشان می‌دهیم که چگونه غربی‌ها طی مدت دوهزار و چهارصد سال با بوق و کرنا و بستن چشم بر واقعیات، به‌این

^۱ هکاتیوس اولین کسی است که لفظ History (تاریخ) را به‌کار برده است.

دروغ‌گویی‌ها دامن زده و با بی‌انصافی تمام، آن‌ها را دست‌مایه خویش برای تخفیف و کوچک کردن ملل شرق قرار داده‌اند.^۱

کتاب «ایران باستان» (ص ۶۷۷)، درباره جنگ ماراتون (۴۹۰ ق. م.) به‌نقل از Niebuhr نی‌بور^{۱۰} می‌نویسد: «نوشته‌های یونانی‌ها راجع به‌این جنگ [ماراتون] و جنگ‌های دیگر ایران با یونان به‌شعر و افسانه‌گویی و داستان‌سرایی از تاریخ‌نویسی شبیه‌تر است. آتنی‌ها به‌طور غیر مترقب بهره‌مندی داشته‌اند، ولی کیفیات را نمی‌دانیم».

ویژگی کلام هرودوت در شرح نبرد ماراتون (کتاب‌های ششم و هفتم) و لشکرکشی خشایارشا به‌یونان (کتاب‌های هفتم، هشتم و نهم)، که قریباً به‌شرح آن‌ها خواهیم پرداخت، پرگویی، بازی با کلمات و پیچاندن مطالب به‌طرزی استادانه به‌قصد انحراف ذهن خواننده و تملق‌گویی و تمجید از آتن می‌باشد. لذا طریق صحیح مطالعه این کتاب، بی‌توجهی به‌حاشیه‌پردازی‌های بی‌مورد مؤلف و رفتن مستقیم به‌سراغ اساس و جان کلام او در گزارشاتش می‌باشد.

هرودوت (کتاب ششم، ص ۳۳۷ و ۳۳۹) می‌گوید داریوش، برادرش آرتافرن ساتراپ (ایالت) لیدیه در غرب آسیای صغیر را که بر سواحل آسیا در دریای مدیترانه، حکومت می‌کرد برکنار و مردونیه را به‌جای او گمارد. او بعدها مردونیه و دیگر سران را نیز عزل نمود. هرودوت در این‌جا به‌صراحت نمی‌گوید که داریوش چه کسانی را به‌ساتراپی لیدیه و فرماندهی صفحات دریایی برگزید. یقیناً این ساتراپی مهم که مرکز اداره سرزمین‌های تحت تسلط ایران در منطقه شمال غربی شاهنشاهی هخامنشی بود، نمی‌توانست برای لحظه‌ای بدون ساتراپ، فرماندهان و یا مسئولان دیگر، رها شود. اما از فحوی کلام هرودوت می‌شود فهمید که داریوش، هم‌زمان یکی از بزرگان مادی به‌نام «داتیس» را به‌ساتراپی لیدیه و فرماندهی سواحل آسیا منصوب کرده بوده است. کتاب تاریخ ایران (دانشگاه کمبریج، جلد ۲، قسمت ۱، ص ۳۷۳) در معرفی داتیس می‌گوید وی شخصیتی جالب اما ناشناخته دارد. او پیش از این نیز در غرب خدمت کرده بود.

هرودوت (ص ۳۴۰) می‌نویسد، داریوش سپاهی که قسمت بیشتر آن‌را «سوارنظام ورزیده پارسی» تشکیل می‌داد به‌رهبری کسانی به‌نام‌های «داتیس» و آرتافرن پسر آرتافرن، مستقیماً از شوش به‌کیلکیه در کنار دریای مدیترانه، و از آن‌جا با ۶۰۰ کشتی «به‌طرف اِرتِری و آتن» [که پیشتر با اعزام نیرو، به‌ایونی‌ها برای برپایی شورش و به‌آتش کشیدن شهر سارد و جنگل و معبد آن کمک رسانیده بودند] گسیل می‌دارد. این نیروها برخی جزایر و شهرهای سر راه خود در دریای اژه (قسمتی از دریای مدیترانه بین آسیای صغیر و یونان) را مورد تجاوز قرار داده و شهرهای اِرتِری Eretrie (از جزیره بزرگ اوبه Eubee در شرق آتن) را «به‌کمک سوارنظام» خود، ویران و به‌انتقام آتش‌سوزی سارد، معابد را غارت و سکنه آن‌را به‌اسارت برده، تا به‌ولایت آتن نزدیک می‌شوند. در آن‌جا به‌گفته هرودوت، در جستجوی محلی مناسب برای آن‌که «سوارنظام پارسی»

^۱ ظاهراً در غرب از ابتدا، چند قاعده یا اصل نانوشته برای محافل غربی، در جهت القای برتری غرب برشرق — در تمام زمان‌ها و تمام زمینه‌ها — وجود داشته، که یکی از آن‌ها بزرگ‌نمودن یونان قدیم به‌هر شکل و صورت ممکن، و نمایش آن به‌عنوان نماد باستانی غرب، می‌باشد.

به‌تواند به‌راحتی وارد عمل شده و مانور نماید ، به‌دشت ماراتون (در ۴۰ کیلومتری شمال‌شرقی آتن) می‌رسند .

در ارتباط با اسرای ارتری (همان‌طور که در مباحث قبلی کتاب « شناسنامه (باستانی) ایران و ایرانیان » ملاحظه شد) یادآور می‌شود که آنان از سوی ایرانیان مورد آزار و اذیت قرار نگرفته و در یکی از بهترین و آبادترین نقاط غرب ایران کنونی ، برای همیشه اسکان داده شدند .

بنابر هرودوت ، در ماراتون نیمی از فرماندهان دهگانه نیروهای آتنی مخالف نبرد و نیمی موافق آن بودند . اما « سپاه ناچیز آتنی » در مقابل « سپاه انبوه ایرانی » صف‌آرایی جنگی می‌کند . (کتاب ششم ، ص ۳۴۳)

بی‌گمان منظور مخالفان ، تسلیم آتن به‌دشمن نبوده است ، بلکه آن‌ها با جنگ در محل ماراتون ، که قریباً با علت آن آشنا خواهیم شد موافق نبوده‌اند . چیزی که باعث تعجب زیاد می‌باشد این است که هرودوت در این صف‌آرایی و نبرد !! (ماراتون) اشاره‌ای به‌حضور ستون اصلی یا محور اتکای سپاه ایران که سوارنظام بوده — و به‌تصریح وی دشت ماراتون به‌خصوص از آن جهت برای نبرد انتخاب شده بود که این سوارنظام (که پیشتر ارتری را ویران ساخته بود) به‌تواند در آن‌جا نیز به‌راحتی وارد عمل شود — نمی‌کند .

به‌گفته هرودوت (کتاب ششم ، ص ۳۴۵) نیروهای آتنی در صحنه نبرد در دشت ماراتون به‌حالت دو ، خود را به‌نیروهای ایرانی رسانیده و با آنان درگیر نبرد می‌شوند . سپاهیان ایرانی با دادن ۶۴۰۰ کشته (تلفات آتنی‌ها ۱۹۲ نفر) ، به‌سمت کشتی‌های خود در دریا فرار کرده و ۷ کشتی (از ۶۰۰ کشتی) آن‌ها به‌تصرف یونانی‌ها در می‌آید .

ایرانی‌ها برکشتی‌های خود سوار شده و با شتاب « راه آتن » را در پیش می‌گیرند ، « به‌این امید که قبل از ورود لشکر یونانی [از ماراتون] به‌آن‌جا برسند . »

هرودوت در این‌جا به‌مطلب خود درباره نبرد در « دشت ماراتون » خاتمه داده و دیگر نمی‌گوید ، که ناوگان و سوارنظام ایرانی در آتن بی‌دفاع ، چه کردند .

در این‌جا به‌خوبی آشکار است که رفتن بخشی از نیروهای « داتیس » به « ماراتون » در ابتداء ، برائری یک نقشه و تاکتیک جنگی بوده ، تا سپاهیان آتنی را ، از آتن ، به‌دشت ماراتون کشانده و شهر آتن را بی‌دفاع بگذارند .

مطابق این نقشه ، شب بعد از روزی که نیروهای آتنی موفق به بسیج و حرکت به‌سمت ماراتون می‌شوند ، بخش بزرگی از ناوگان جنگی و نیز شناورهای ایرانی حامل سوارنظام ، شبانه از محل‌های استقرار خود ، به‌سمت سواحل نزدیک آتن حرکت کرده و روز بعد آتن بی‌دفاع را به‌طور ضربتی مورد تاخت و تاز ، تخریب و آتش‌سوزی قرار می‌دهند .

از سوی دیگر آن‌دسته از نیروهای پیاده‌نظام ایرانی که قبلاً برای فریب دشمن به ماراتون وارد شده بودند ، وقتی توسط شناورهای گشتی خود از نزدیک شدن نیروهای آتنی به ماراتون مطلع می‌شوند ، فوراً بر کشتی‌ها سوار و به همراه ناوگان جنگی باقیمانده در محل ، ساحل را به‌قصد سوارکردن اسرای ارتری و حرکت به‌سمت سواحل آسیای صغیر ترک می‌کنند .

شناورهای گشتی ایرانی اطلاعات خود درباره نزدیک شدن سربازان آتنی به دشت ماراتون را توسط علائمی از سوی برخی عوامل خویش در بین سربازان آتنی دریافت کرده بودند .

هرودوت می گوید (کتاب ششم ، ص ۳۴۵) : « در آتن آکامئونی ها متهم شده بودند که « سبب آن پیشآمد [!] » هستند و شایع شده بود که آن ها با « پارسیان » همدستی کرده ، سپرهای خود را [برای انعکاس نور خورشید] به علامت همکاری برای جلب توجه افرادی که در جهازات بودند [و در واقع اعلام نزدیک شدن نیروهای آتنی به محل] بلند کرده اند » .

جز این ، دلیل دیگری برای انتخاب ماراتون و نرفتن مستقیم و در وهله اول ، به سوی آتن توسط ایرانیان متصور نیست . به احتمال زیاد دلیل مخالفت نیمی از سرداران آتنی با جنگ در ماراتون نیز ، ترس از همین اتفاق بوده است .

نیروهای آتنی در دشت ماراتون وقتی از نقشه ی ایرانیان مطلع شده و از دور آنان را در حال سوار شدن بر ناوگان خود می بینند ، با عجله و با دویدن ، سعی می کنند که خود را به پای کشتی های آنان بهرسانند .

دلیل آن که هرودوت اشاره ای به حضور سوارنظام پارسی در صحنه ماراتون نمی کند همین مطلب است ، چون در آن موقع سوارنظام پارسی در ماراتون حضور نداشته است .

هرودوت در شرح نبرد ماراتون ، که خود نیز می داند موضوع « دویدن » آتنی ها در میدان نبرد به سمت ایرانی ها از موضوعات تعجب برانگیز است ، می نویسد (کتاب ششم ، ص ۳۴۵) : « تا آن جا که من می دانم ایشان اولین عده یونانی بودند که در حالت دو به حمله پرداخته ، بی پروا و بدون آن که « از پوشاک سربازان ایرانی به هراسند » خود را به صف دشمن زدند زیرا تا آن موقع هیچ فرد یونانی نبود که از شنیدن حتی نام ایران هراسان نشود » .

کتاب تاریخ ایران (دانشگاه کمبریج ، جلد ۲ ، قسمت ۱ ، ص ۳۷۷) در ارتباط با نبرد ماراتون می نویسد که : « داتیس [ساتراپ لیدی] نیرویی متشکل از « تمام سوارنظامش » را « شبانه » برکشتی سوار کرد و به سرعت به سوی شمال و سواحل نزدیک آتن در پشت [نیروهای] دشمن شتافت . (این تعبیر براساس توضیحی از دایرةالمعارف بیزانتین از یک ضرب المثل قدیمی « سوارنظام جدا می باشد [و یا شاید ، « جدا می شود »] » که برای کسی که تشکیلی را به هم می زند ، به کار می رود — و خود اشاره ای است به داتیس در « ماراتون » هم چنین براساس این واقعیت است که « آتنی ها » بعد از جنگ ، « ماراتون » [دوندگی عجولانه و طولانی کل سپاه آتنی به طرف آتن] خود را صورت دادند تا از حمله دریایی [به آتن] ممانعت کنند . در حالی که [آن دسته از] کشتی های ایرانی باقی مانده در « ماراتون » به سمت آتن نرفتند و ابتداء اسرای ارتربایی را جمع آوری کرده ، در جزایر کوچک خارج « اوبه » نگه داشتند) . »

۶۰۰ سال بعد از هرودوت ، پلوتارک مورخ رومی قرن اول میلادی نیز برای انحراف بیشتر اذهان ، داستان تخیلی « پیکی » آتنی را بیان می کند ، که تمام راه ماراتون به آتن را برای رسانیدن خبر پیروزی ، به آتنی ها ، دویده و در انجام ، خود به علت شتاب زیاد از پای درآمده است .

در این جا دو سؤال قابل طرح است : اولاً مگر سوار و یا سوارانی در سپاه آتنی وجود نداشت که « پیک » آنان ناچار شود تمام راه را با شتاب بدود ؟ دوّمأ این پیک چه پیامی را می خواسته با عجله به آتنی ها برساند ؟ در حالی که ، آتنی ها قبل از آمدن پیک ، خود ، شاهد تهاجم سوارنظام پارسی به شهرشان — آتن — بوده اند .

بی گمان داستان « پیک آتنی » را باید حکایت آندسته از سربازان آتنی دانست که می خواسته اند هرچه زودتر و با پای پیاده خود را از دشت ماراتون به خانواده ها و اموالشان در آتن — که مورد تهاجم سوارنظام ایرانی قرار گرفته بود — برسانند . اما آنان زمانی به آتن و بندر آن می رسند ، که سوارنظام ایرانی پس از انجام مأموریت خود ، سوار برشناورها ، آماده ترک محل بوده اند .

هرمان بنگسون نویسنده کتاب « یونانیان و پارسیان » (ص ۵۸ - ۵۹) در این باره می گوید : « از سوی دیگر ، داستان دونده ای ، که از میدان نبرد ماراتون ، برای آتنی ها مژده و نوید آورد و بعد در همان جا افتاد و جان داد ، « افسانه ای » بیش نیست » .

در ارتباط با « نبرد ماراتون » به یک مسئله خیلی مهم دیگر نیز باید توجه کرد ، و آن عدم اشاره هرودوت به حضور ناوگان آتنی یا یونانی در این نبرد می باشد ، در حالی که آتن همان طور که در داستان لشکرکشی خشایارشا به یونان خواهیم دید ، همیشه دارای نیروی دریایی نسبتاً قابل ملاحظه ای بوده است . بی گمان در نبرد ماراتون خسارات سنگینی نیز به ناوگان « جنگی و تجاری » یونانی وارد شده بوده است که هرودوت ترجیح داده آن را مانند ماجرای حمله سوارنظام ساتراپی لیدیّه به شهر آتن ، مسکوت به گذارد .

متأسفانه امروز غربی ها بدون توجه به جوانب این موضوع ، برای زنده نگاه داشتن خاطره پیروزی خیالی و ساختگی ماراتون ، نام « ماراتون » را ناصواب برای یکی از رشته های دومیدانی در میادین جهانی ورزش انتخاب کرده اند ، چیزی که از اساس با فلسفه و روح مسابقات جهانی ورزش در تضاد می باشد . پرفسور پی.یر بریان می نویسد : « در جمع ، از دیدگاه پارسیان ، نبرد ماراتون چیزی نبوده است ، جز یک درگیری محدود [محلی] که به هیچ صورت در استراتژی « اژه » ای داریوش ، کوچک ترین تغییر وارد نمی کرده است ، و بدون تردید نمایی که در تبلیغات هخامنشی از این نبرد داده شده نیز چیزی جز این نبوده است . (ر ک . دیون (Chrys ، کتاب یازدهم ، ۱۴۸)^{۱۱} کتاب یونانیان و پارسیان (ص ۶۲) نیز از این حرکت به عنوان یک لشکرکشی فرعی نام می برد .

به گفته هرمان بنگسون : « تاریخ جنگ های پارسیان ، منحصرأ از تاریخ هرودوت به دست می آید ، سُنّت مکتوب پارسی در این باره چیزی برای عرضه ندارد . زمانی کاملاً به این مسئله پی می بریم که نقص سُنّت « کارتاژی » را مدنظر قرار دهیم که سبب تحریفی بزرگ در گزارش نبرد عظیم میان « روم » و « کارتاژ » شد . « البته نقاط ضعف او (هرودوت) ، را هم نمی توان نادیده گرفت به طور مثال نظرات او در مورد جنگ های پارسیان شدیدأ تحت تأثیر پریکلس و عظمت آتن زمان او بود . طبعأ نتیجه ی این تأثیرپذیری آن شد که او درباره نقش آتن در این جنگ ها راه غلو و گزافه گویی پیمود ... » . « از ضعف های دیگر این مورخ نامی گزافه گویی های اوست که در لابلا ی نوشته هایش موج می زند . اکنون دیر زمانی است که محققان ، براین آمارها و تخمین ها مُهر خطا نهاده اند »^{۱۲} .

با این اوصاف باید دانست ، چیزی که هرودوت از آن با نام نبرد ماراتون اسم می‌برد ، شبیخونی بوده به « ارتری » و « آتن » توسط ناوگان و نظامیان (به‌خصوص سوارنظام) ساتراپی لیدیه که مسئولیت امور مربوط به صفحات دریایی را به‌عهده داشته در پاسخ به تخریب و سوزاندن سارد مرکز این ساتراپی و از نوع برخوردهایی ، که نظایر آن‌را در تاریخ روابط بعدی ساتراپی لیدیه و « دولت — شهر » های یونان هم ، مشاهده می‌کنیم . اما هرودوت برای آن که این حرکت را جنگ « دولت‌شهر — آتن » (حتی نه کشور یونان) با شاهنشاهی بزرگ هخامنشی قلمداد کند ، می‌نویسد که داریوش شخصاً آن‌را از شوش (چندین هزار کیلومتر آنسوتر) هدایت و تدارک می‌کرده است .

همان‌طور که از نوشته‌های خود مورخین یونانی نیز به‌خوبی آشکار است ، در زمان شاهان هخامنشی غالباً حل و فصل امور مربوط به سواحل و جزایر دریای اژه حتی جنگ و صلح با همسایگان ، در حوزه اختیارات ساتراپ لیدیه بوده و او در این موارد رأساً تصمیم‌گیری و عمل می‌کرده است . مثلاً در ارتباط با جنگ‌های پلوپونز (۴۰۴ - ۴۳۱ ق . م .) در یونان ، که « دولت — شهر » های آن برای مدت ۲۷ سال با هم می‌جنگیدند ، سیاست تیسافرن ، ساتراپ لیدیه ، بر آن بود که با کمک‌های خود ، موازنه قدرت را بین اسپارت و آتن — سران دو طرف — حفظ نماید ، ولی وقتی کورش کوچک برادر اردشیر دوم شاه هخامنشی ، مسئول کار شد ، او مطلقاً جانب اسپارت را گرفت و در نتیجه آتن بزودی سقوط نمود .

در پایان ، چنانکه ملاحظه شد ، هرودوت از مجموع حوادث شرح داده شده در بالا (تجمع تاکتیکی بخشی از نیروهای ساتراپی لیدیه در دشت ماراتون به‌منظور فریب آتنی‌ها به‌ترک آتن و بی‌دفاع گذاردن آن ، حمله سوارنظام آنان به‌شهر آتن و نیز نابودی تمام یا قسمتی از ناوگان نظامی و تجاری آتن) فقط به‌شرح بخش مربوط به « دشت ماراتون » آن — آن‌هم به‌طور ناقص و کاملاً تحریف‌شده — بسنده کرده ، و از آن یک پیروزی خیالی برای آتن ساخته است .

لشکرکشی خشایارشا به یونان

گزاره‌گویی و پر حرفی‌های هرودوت در کتاب‌های هفتم تا نهم « تواریخ » درباره لشکرکشی خشایارشا به یونان به‌اوج خود می‌رسد . او در این قسمت با لفاظی ، راست و دروغ ، تاریخ و افسانه ، سفسطه و خواب‌گذاری ، غیب‌گویی و مسایل مابعدالطبیعه را به‌هم آمیخته و فصلی تخیلی و پراز تناقض به‌وجود آورده که به‌درد قصه کودکان می‌خورد . انگیزه هرودوت از این کار ، جعل تاریخ و حماسه‌سازی واهی و بی‌اساس برای یونانیان — که چشم به‌الطاف آنان داشته — می‌باشد . بی‌گمان این‌همه دروغ ، تناقض و بی‌منطقی در این نوشته — که خود حاکی از شکستن بغض یونانی‌ها می‌باشد — وجدان هر خواننده منصف را به‌شدت مورد آزار قرار می‌دهد . همان‌طور که قبلاً اشاره شد ، هرودوت اولین کسی است که از او نوشته‌هایی درباره روابط ایران و یونان قبل از اردشیر دوم هخامنشی (۳۸۳ - ۳۷۹ ق . م .) در تاریخ ، به‌جا مانده است .

پیشتر گفته شد که داریوش پس از شنیدن خبر آتش‌سوزی شهر «سارد» مرکز ساتراپی لیدیه در آسیای صغیر و تخریب پرستشگاه آن به‌یاری آتنی‌ها، عهد کرد که آتنی‌ها را از کار خود متنه سازد.

یونان از تعدادی «دولت — شهر» های مستقل و اغلب متخاصم تشکیل شده بود. روابط ایران یا درست‌تر به‌گوییم، ساتراپی لیدیه، و این «دولت — شهر» ها، بعد از داریوش و خشایارشا از اُفت و خیزهای زیادی برخوردار می‌شود، تاجایی که در زمان اردشیردوم هخامنشی پسر داریوش دوم (که در صفحات آینده کتاب به آن خواهیم پرداخت) این اراده شاه ایران است که به‌طور کامل برامور یونان حاکم می‌باشد و مسایل فی‌مابین «دولت — شهر» های یونان مطابق فرمانی که وی تحت عنوان «فرمان صلح‌شاه» صادر کرده، توسط خود او فیصله می‌یافته است.

به‌گفته هرودوت (کتاب هفتم، ص ۳۹۷): «... کالیاس Callias [از رجال آتن] پسرهیپونیکوس به‌اتفاق چند آتنی دیگر برای مأموریتی به‌شوش (شهر مِئُن) رفته بود و تصادفاً مأموریت آن عده هم‌زمان با ورود دسته دیگری شد که از «آرگوس» [از «دولت — شهر» های مهم یونان] آمده بودند تا از پادشاه [اردشیر اول هخامنشی پسر و جانشین خشایارشا (۴۶۶ - ۴۳۴ ق. م.)] استفسار کنند «که آیا روابط حسنه» بین پارس و آرگوس که در زمان پدرش [خشایارشا] برقرار شده بود، کماکان به‌همان صورت باقی است؟ مترجم کتاب تواریخ در حاشیه صفحه ۴۲۳ کتاب در این‌باره توضیح می‌دهد که: «دولت‌های جداگانه یونانی همواره از قدرت و سطوت شاهان هخامنشی بیم داشتند و پی‌درپی رسولانی برای استصواب و تحیب و گاهی مدد مالی به‌شوش [پایتخت شاهنشاهی] می‌فرستادند.»

پس از فوت داریوش و به‌شاهی رسیدن خشایارشا، بزرگان درباری هم‌چون مردونیه خواهرزاده داریوش و از مقربان شاه، قول داریوش برای تنبیه «آتن» را بیان، و یادآور می‌شدند که قول و قرار و قانون شاهان هخامنشی همیشه از مسایل غیر قابل تغییر بوده است. از سوی دیگر خشایارشا نیز خود به‌این نتیجه رسیده بود که لشکرکشی به‌آتن به‌صورت دینی به‌گردن او در آمده و او ناگزیر به‌اجرای آن می‌باشد، تا آن‌که بالاخره، وی پس از گذشت ۵ سال از شروع سلطنتش (سال ۴۸۱ ق. م.)، تصمیم می‌گیرد در رأس ارتشی به‌سوی آتن حرکت کند. تصمیم شاه توسط مأموران اعزامی، از قبل به‌اطلاع «دولت — شهر» های یونان رسانیده و گفته می‌شود که هدف لشکرکشی شاه، تنبیه کامل «دولت — شهر» آتن است که قبلاً جسورانه در توطئه آتش‌سوزی شهر سارد و معبد آن، شرکت کرده است و از آنان خواسته می‌شود که هنگام ورود شاه، هریک مشتی خاک و آب به‌نشانه اطاعت و تسلیم، تقدیم، و مراسم استقبال و پذیرایی به‌عمل آورند. (هرودوت کتاب هفتم، ص ۳۶۵)

بنابر هرودوت (کتاب هفتم، ص ۳۹۷)، هیئتی که از سوی برخی از یونانیان برای ترغیب زمامدار جزیره سیسیل جهت تشویق او به برپایی جنگ با ایران، اعزام شده بود، با اشاره به پیام شاه، به وی متذکر می‌شوند، که به گفته خشایارشا، «که هدفش از لشکرکشی به یونان فقط آتن می‌باشد»، نباید اعتماد کرد.

اصولاً تسخیر و ضمیمه‌سازی یونان به سرزمین‌های شاهنشاهی هخامنشی در برنامه کار خشایارشا نبود، همان‌طور که پدر او داریوش کبیر نیز در حالی که همه شرایط برای تسخیر یونان فراهم بود، به این کار اقدام نکرد. پرسی سایکس می‌نویسد: ... باری بعد از این مطالعات چنین استنباط می‌شود، همچنانکه در ذکر تاریخ بنی اسرائیل تناسب از دست داده شده، در تاریخ یونان هم راجع به اهمیت آن قوم به واسطه کثرت مذاقه و تکرار نظر، راه مبالغه رفته و زیاده‌روی کرده‌اند، چه پس با این مقدمات مشکل است که لشکرکشی [داریوش اول به] ولایت سیت‌ها [سکائیة شمال دریای سیاه] را مقدمه فتح یونان فرض کنیم، چه اگر چنین بود آن پادشاه بزرگ چه مانعی داشت از این‌که شخصاً به طرف یونان حرکت کند یا این‌که عده لشکریانی که به طراس [تراکیه، منطقه واقع در غرب دریای سیاه و شمال یونان] فرستاد مضاعف کرده امر به هجوم یونان دهد در هر صورت چرا در سارد [مرکز ساتراپی لیدیة] یک سال بیکار می‌ماند، در صورتی‌که لشکریانش در کمال جویی به واسطه تصرف طراس و مقدونیه راه نهضت به جانب یونان را صاف کرده بودند.^{۱۳}

همان‌طور که پیش‌تر تذکر داده شد در مطالعه نوشته‌های هرودوت نباید اسیر پرگویی‌ها، قلمفرسایی‌ها و بازی‌های ماهرانه با کلمات و ترفندهای دیگر نگارشی او شد و می‌بایست مستقیماً به سراغ اساس و جان کلام وی رفت، زیرا او (چنانچه نوشته‌هایش توسط کس یا کسانی دیگر دست‌کاری نشده باشد) فی‌الواقع استاد سفسطه است که توانسته (به لطف محافل غربی)، در تاریخ عالم «هیاووی بسیار برای هیچ» به راه بیان‌دازد.

اصل کلام هرودوت در گزارشاتش در این قسمت از کتاب وی — تواریخ — که ما دقیقاً آن را منتقل می‌کنیم — اینست که خشایارشا در رأس ارتشی خیلی بزرگ پس از گذشتن از دو پل قایقی ساخته شده به دستور وی بر تنگه هلسپون (داردائل در غرب ترکیه کنونی) و گذر از سرزمین تراکیهⁱ از طریق ناحیه تسالی واقع در شمال یونان وارد خاک این سرزمین شده و مورد استقبال قرار می‌گیرد.ⁱⁱ

ⁱ ناحیه‌ای در شمال یونان قدیم، که یک بخش آن امروز جنوب بلغارستان را تشکیل می‌دهد،

شهرهای عمده آن امروزه عبارتست از استانبول، ادرنه و ...

ⁱⁱ هرودوت می‌گوید (کتاب هفتم، ص ۳۷۴): «پس از عبور لشکریان خشایارشا از هلسپون» مادیانی گورخر زائید [!!!] و آن آشکارا دلالت بر این داشت که او سپاهی با تجهیزات و شکوه تمام را به سرکوبی «یونان» می‌برد و سپس برای حفظ جان خود روزی سراسیمه به‌مبدأ خود باز خواهد گشت». وی در جای دیگر (کتاب هفتم، ص ۲۸۶) هم می‌نویسد: در سرزمین ادرنی در تراکیه نه‌پسر و نه‌دختر بومی را برسپیل نذری زنده به‌گور کردند. این یک رسم پارسیان است. مسلماً گفته هرودوت یک دروغ بسیار بزرگ و آشکار می‌باشد. زیرا شاهان هخامنشی (به‌خصوص شاهان اولیه این سلسله) به‌دلیل پیروی از آیین‌های اصیل ایرانی، از اخلاقی‌ترین حاکمان تاریخ جهان بوده‌اند. مطابق نوشته ژوستن (۱۳۸ - ۱۶۱ میلادی)، «کارتاژ» یا «قرطاجنه»، (کرخای کتیبه‌بیستون یا تونس کنونی واقع در شمال افریقا) از احکام داریوش کبیر تمکین می‌کرده است مورخ مذکور در ضمن وقایع قرطاجنه گوید (کتاب ۱۹، بند ۱): «در این زمان سفرای داریوش شاه پارس وارد شدند تا قربانی انسان و خوردن گوشت سگ را قدغن کنند (ایران باستان، ص ۶۹۳). «وقتی پل‌های اولیه‌ی ساخته شده بر هلسپون، بر اثر طوفان شدید شکسته شد خشایارشا سخت برآشفته و فرمود هلسپون را ادب کنند و دو رشته غل و زنجیر در آبش انداخته و خطاب به آن به‌گویند: ... از این پس احدی برای

به تصریح هرودوت (کتاب هشتم ، ص ۴۳۶ - ۴۳۷) سپاه خشایارشا در راه آتن ، به راهنمایی یونانی های ساکن تسالی — بدون ایجاد صدمه — از سرزمین « دوری های » ها گذشته و با رفتار دوستانه مردم آن جا روبرو می شود . او نزدیک ارخومنوس به ولایت بئوسیا (« دولت — شهر » تبس) که می رسد ، همه سکنه ناحیه ، به لشکر ایران می پیوندند .

« هراندازه که خشایارشا در خاک یونان پیش تر می رفت ، دسته ای جدید به سپاه او ملحق می شد . همه لشکر غیر از پاری ها (از جزیره پاروس ، مترجم) که به منظور تماشای جریان جنگ عقب مانده بودند به این حدود فرا آمدند . (کتاب هشتم ، ص ۴۴۶)

مطابق نوشته هرودوت (کتاب هفتم ، ص ۳۹۵) : « یونانیان » پس از اطلاع از حرکت خشایارشا از هلسپون به سمت یونان ، برای مقابله با او « اتحادیه ای » تشکیل و به بررسی شرایط و اخذ تصمیم می پردازند ، راه حلی که سرانجام مورد تأیید اعضای اتحادیه قرار می گیرد . (کتاب هشتم ، ص ۴۰۱ - ۴۰۲) این است ، که : حتی الامکان از تنگه « ترموپیل » واقع در تسالی دفاع کرده و جهازات (ناوگان) دریایی خود را نیز به لنگرگاه آرتمیزیون در شمال جزایر اوبه روانه سازند ، زیرا که فاصله بین ترموپیل و آن جا بسیار کم و حفظ ارتباط بین نیروهای دریایی و سپاه زمینی آسان بود . به تصریح هرودوت (کتاب هفتم ، ص ۴۰۶) هنگام ورود نیروهای خشایارشا به یونان (جز در دریا که بعداً شرح داده خواهد شد) ، تنها در یک مورد و آن هم در تنگه باریک ترموپیل ، مقاومت بسیار ناچیزی صورت می گیرد . با توجه به نوشته هرودوت ، معلوم می شود که « اتحادیه یونان » در بسیج مردم یونان ، کاملاً ناکام بوده است . زیرا او می گوید ، اتحادیه تنها توانسته بود ۴۷۰۰ نفر را از سراسر یونان بسیج و به تنگه بسیار باریک « ترموپیل » (در تسالی) — که عرض آن به اندازه یک ارابه بوده — اعزام نماید . کتاب تاریخ ایران دانشگاه کمبریج (جلد ۲ ، قسمت ۱ ، ص ۳۸۱) گفته هرودوت را این گونه مؤکد می کند : « یونانیان میهن پرست بی کار نه نشستند [!!] ، اتحادیه ای به سرکردگی اسپارت تشکیل شد ، که شامل همه سرزمین های اصلی ، به جز آرگوس مغلوب ، می گشت . » هرودوت به شکلی مضحک و بچه گانه ، سپاه شاهنشاهی هخامنشی (که خود تعداد آن را چندین میلیون اعلام می کند) و دسته ۴۷۰۰ (یا در اصل ۳۰۰) نفری به اصطلاح بسیج شده توسط « اتحادیه یونان » را (که اکثر آن ها هم پیش از موعد ، محل را ترک می کنند) به صورت صف آرای « دو ارتش » در مقابل هم ترسیم می کند .

تو و به یاد تو نذر و قربانی نخواهد کرد و ... شایسته قدر و احترام نخواهی بود . » (کتاب هفتم ، ص ۳۶۵ و ۳۶۶) خوانندگان عزیز که در پی مطالعه نتایج تحقیق حاضر (شناسنامه ایران و ایرانیان) با « نظام خدایان و آیین های دینی ایرانیان باستان کهن » و سطح و درجه احترامی که آنان از هزاران سال قبل از میلاد ، برای آب و ایزد آن قایل بودند آشنا می شوند ، به درستی تشخیص خواهند داد که گفته هرودوت تا چه پایه دور از واقعیت ، انصاف و غرض آلود می باشد . میزان احترام به آب ، گاه نزد برخی از ایرانیان به آن اندازه بود ، که در تاریخ می خوانیم ، « تیرداد » شاه اشکانی ارمنستان ، جهت پرهیز از آلوده کردن آب دریا ، حاضر نشد برای مسافرت به « روم » و ملاقات با امپراتور (سال ۶۶ میلادی) از کشتی استفاده نماید . (ایران باستان ، ص ۲۴۴۹)

او می‌نویسد (کتاب هفتم ، ص ۴۰۶) : « در حینی که خشایارشا [با ارتش پنج‌میلیونی خویش] در ناحیه تراخیس سرزمین مالی‌ها ، « خود را آماده نبرد می‌کرد [!] یونانی‌ها [به‌تعداد ۴۷۰۰ نفر] گردنه‌هایی را که مردم پاله به‌زبان عامه « ترموپیل » می‌نامند اشغال کرده بودند . بدین منوال « لشکریان طرفین [!!!] « یکی تمام حدود تراخیس را در طرف شمال ، و دیگری « تمامی » منطقه مشرف به‌جنوب را در تصرف داشتند .^۱ در این‌جا یونانیان شامل دسته‌های زیر ، منتظر « لشکریان ایران » شدند : پیادگان مجهز از اسپارت ۳۰۰ نفر ، از « تگا » ۵۰۰ نفر ، از مانیته ۱۲۰ نفر از « ارخومنوس » در آکادیا و سایر نقاط آن حدود ۱۰۰۰ نفر از « کورنت » ۴۰۰ نفر و از فلیوس « ۲۰۰ نفر از « میکینا » ۸۰ نفر ، علاوه براین دسته‌ها ، حوزه بئوسیا ، « بخش تسبیا » ۷۰۰ نفر و تبس ۴۰۰ نفر ، « لوکری‌ها » از اپوس و فوکه به‌ندای استمداد جواب مساعد داده سکنه محل دومی هم ۱۰۰۰ نفر فرستادند [جمعاً ۴۷۰۰ نفر] . سایر یونانیان ساکن شهر اخیر را نیز ترغیب کرده بودند هرچه بیشتر نفراتی گسیل دارند و پیام دادند که خود ایشان در پیشاپیش جبهه و هر روز منتظر ورود نیروهای تازه « اتحادیه » هستند . »

مسئله قابل توجه در این‌جا این‌است که در این آمار ، خبری از آتن نیست . چون آتنی‌ها ، که می‌دانستند مقصد و هدف خشایارشا فقط آتن می‌باشد ، از پیش تماماً پا به‌فرار گذارده بودند . هرمان بنگسون (یونانیان و پارسیان ، ص ۷۰) می‌گوید : « براساس کتیبه‌ای یونانی که اخیراً کشف شده است و بیشترین توجهات را نیز به‌خود جلب کرده است ، تصمیم به‌ترک آتن قبل از این ، یعنی قبل از وقوع جنگ‌های ترموپیل و آرتمیزیون ، اتخاذ شده بود . »

« اما جبهه دریایی [در آرتمیزیون ، واقع در شمال جزیره اوبه] به‌وسیله جهازات « آتنی » و اگینا و دیگر نقاط کاملاً مصون بود [!] بنابراین موجبی برای بیم و نگرانی وجود نداشت . » [!!!]

لئونیداس

۳۰۰ نفر از ۴۷۰۰ نفر افراد مذکور در بالا را مردم « دولت — شهر » اسپارت تشکیل می‌دادند که همراه لئونیدس — یکی از دو شاه « دولت — شهر » اسپارت — به‌آن‌جا آمده بودند . امور اسپارت را دو شاه هم‌زمان اداره می‌کردند ، ولی مرکز اصلی قدرت یک شورای ۵ نفره بود .^{۱۴} هرودوت (کتاب هفتم ، ص ۳۹۶) نیز می‌نویسد : « اسپارت دو فرمانده دارد و امکان ندارد هیچ‌کدام از دو شاه ، خویش را از عنوان فرماندهی محروم سازد . »

این حرکت بسیار کوچک و این مسئله که فقط ۳۰۰ نفر مردان جنگی از اهالی اسپارت که از رزمی‌ترین « دولت — شهر » های یونان به‌حساب می‌آمد ، حاضر شده بودند برای جنگ در « ترموپیل

^۱ مصداق بارز ضرب‌المثل «از کاه کوه ساختن» .

«، شاه شجاع خود (لئونیداس) را همراهی کنند^۱ نشان از ابهت خشایارشا، ترس از ارتش او و نیز غیر جنگی و غیر خصمانه بودن فضای حاکم بر کل یونان — جز آتن — در آن هنگام دارد.

به گفته هروودوت (کتاب هفتم، ص ۴۱۱ - ۴۱۲): در شوراء جنگی که دسته ۴۷۰۰ نفری یونانیان داوطلب در ترموپیل تشکیل داده بودند، نظرها درباره جنگ یا ترک صحنه، متفاوت بود، بعضی‌ها پافشاری می‌کردند که نباید سنگرها را از دست داد. بعضی دیگر مخالف بودند. می‌گویند خود لئونیداس دستور مرخصی دسته‌ها را صادر کرد. ولی در عین حال معتقد بود که شایسته قدر و منزلت اسپارت نیست که سربازان زیردست او سنگرهای خود را که برای دفاع از آن آمده و آماده نبرد بودند رها سازند. من [هروودوت] گمان می‌کنم چون او دید افراد شوق و هیجان جانبازی ندارند و حاضر به استقبال از خطر مرگ نیستند اجازه داده بود، ولی در ضمن [موقعیت،] شرف و حیثیت او مانع از آن شد که خودش جاخلی کند و در واقع او با پایداری در انجام تکلیف ملی خویش نام درخشانی از خود باقی گذاشت ... به نظر من [هروودوت] پیام تقدیرآمیز پیشگو در این که اسپارتیان نیکنامی می‌یابند سبب شد که لئونیداس سربازان سایر بلاد را آزاد کند زیرا گمان نمی‌کنم که آن‌ها پا به فرار نهاده باشند یا در اثر بروز اختلاف خودسرانه و بدون اطلاع فرار کرده باشند. بدین منوال « لشکر اتحادیه » به فرمان لئونیداس سنگرهای خود را در گردنه (تنگه) ترموپیل رها ساخته به شهرهای خویش باز گشتند، غیر از تسپی‌ها و نفراتی از شهر تبس که در همان جا با اسپارت‌ها ماندند. سربازان تبسی را لئونیداس برخلاف میل آن‌ها گروگان نگاه داشت و آن‌ها با تسپی‌ها در کنار لئونیداس و سربازانش باقی‌مانده تا آخرین نفس نبرد کردند.

به گفته هروودوت (کتاب هفتم، ص ۴۱۰) در حین نبرد [ارتش پنج‌میلیونی خشایارشا با دسته ۳۰۰ نفری یونانی]، « خشایارشا از جایگاه بلند خود جریان نبرد را تماشا می‌کرد و گفته‌اند حین تماشای این زدوخورد بود که « سه‌بار در اثر نگرانی شدید درباره « سرنوشت لشکر » [!!!!] از جای خود برخاست ».

آریو برزن

در این جا انسان، ناخودآگاه بیاد پایمردی‌های تاریخی آریوبرزن سردار رشید و یاران دلیرش در « دربندپارس » در مقابل پیشروی ارتش مقدونی می‌افتد.

اسکندر مقدونی در دربندپارس که منطقه‌ای کوهستانی است، با آریوبرزن سردار شجاع هخامنشی روبرو می‌شود.

آریو برزن با تعداد اندک یارانش در شرایطی بسیار سخت در برف و یخبندان، برای مدتی طولانی با دفاعی جانانه و تاریخی، راه را بر اسکندر و سپاه او بسته و خسارات سنگینی بر مقدونی‌ها وارد

^۱ هرچند که، داستان جان‌بازی لئونیداس را برخی مورخین چون «چارلز هیگنت» (که سی سال در آکسفورد انگلستان تاریخ جنگ‌های ایرانیان و یونانیان را درس می‌داد و کتابی درباره این جنگ‌ها نوشت)، قصه‌ای غیر تاریخی [افسانه] دانسته‌اند، که کمی بعد از واقعه نبرد، انتشار یافته است. (ر. ک. تواریک، ص ۵۳۸ بند ۳۰، توضیحات ترجمه کتاب)

می‌کند. مورخان اسکندر^{۱۵} گزارش می‌دهند که نبرد دلیرانه و سخت بوده و پافشاری پارسی‌ها به حدی بود که مردان غیر مسلح، حمله به مقدونی‌ها کرده آن‌ها را با سنگینی خود به زیر می‌کشیدند و بعد با نیزه‌های خود مقدونی‌ها، آن‌ها را می‌کشتند.

آریوبرزن در مقابل ارتش اسکندر مقدونی آن قدر مقاومت می‌کند تا آن که بخشی از سپاهیان اسکندر، از پشت سر نیز، او و یارانش را مورد حمله قرار می‌دهند. به نوشته مورخان یادشده: «در این وقت او [آریوبرزن] در موقعی پرمخاطره واقع شد، به شهر نمی‌توانست داخل شود و از طرف دیگر قشون مقدونی او را سخت تعقیب می‌کرد. با وجود این وضع یأس‌آور آریوبرزن رشید راضی نشد تسلیم شود و از جان گذشته، خود را به صفوف مقدونی زد و چندان جنگید تا بالاخره خود و رفقاییش شرافتمندانه به خاک افتادند».

تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج می‌نویسد: «در این جا [در بند پارس] اسکندر بسیاری از افراد سپاهش را از دست داد و ناچار شد آن‌ها را در میدان نبرد رها کند. برای نخستین بار بود که هوشمندی وی چاره‌گر نشده بود. گویا اسیران ایرانی اطلاعات لازم را در اختیار وی نهاده بودند. و سرانجام یک تن لیکیائی [چوپانی از مردم یونانی‌نژاد لیکیا در آسیای صغیر] بود که راهی به وی نشان داد تا به تواند مدافعان را دور بزند و آن‌ها را از سر راه بردارد».^{۱۶}

حرکت به سمت «دولت — شهر» آتن

هنگامی که لشکر خشایارشا در داخل یونان از تسالی عازم «دولت — شهر» آتن بود، جشن‌ها و مسابقات ورزشی المپیک که ورزشکاران هر چهار سال یکبار از سراسر یونان در آن شرکت می‌کردند نیز برپا بود و به طور عادی به کار خود ادامه می‌داد. (هرودوت کتاب هشتم، ص ۴۴۸ و ۴۴۴ و کتاب هفتم، ص ۴۰۷ - ۴۰۸)

اصولاً به دلیل اطمینانی که به اقتدار و قول شاه ایران در یونان وجود داشت، در آن هنگام، جز در آتن در بقیه قسمت‌های یونان آرامش کامل حکم‌فرما بود.

هرودوت (کتاب هفتم، ص ۳۹۲) می‌نویسد که: «یونان مقدار کافی جهازات [ناوگان] دریایی نداشت تا چنانکه باید و شاید در مقابل پارسیان ایستادگی کند [چیزی که بعداً به دروغ، خلاف آن‌را نیز بیان می‌کند]. به علاوه اغلب مردم «یونانی» علاقه‌ای به جنگ و ستیز نداشتند، بلکه برعکس «آماده سازش و تسلیم بودند». در این جا قصدم اظهار نظری است که خیلی‌ها با آن مخالف هستند، ولی چون از لحاظ من [هرودوت]، عین حقیقت است از اظهارش خودداری نتوانم».

«خبر پیش آمدن لشکریان ایران در میان سکنه دلفی وحشت بسیار می‌اندازد». (کتاب

هشتم، ص ۴۳۷)

سربازان خشایارشا در راه آتن از کنار معبد بزرگ «دلفی» (آپولو) با گنجینه‌های سرشارش که در سراسر یونان مورد احترام بود، گذشته ولی کسی متعرض آن نمی‌شود. در تسالی هم خشایارشا دستور می‌دهد، به پرستشگاه «آتماس» که در سر راه سربازان قرار داشت بی‌حرمتی نشود. شاه بعداً

در آتن نیز به یونانی‌ها اجازه می‌دهد در معبد ارگ شهر (اکروپلیس) به عبادت به‌پردازد. اصولاً ادیان و خدایان ملل دیگر، همیشه مورد احترام شاهان هخامنشی بوده است. پرفسور هاید ماری کُخ نویسنده آلمانی کتاب «از زبان داریوش» (ص ۳۴۷) می‌نویسد: ... با وجود اعتقاد استوار به‌هورامزدا که جان‌مایه‌ی تمامی رفتارها و قوانین وی [شاه] است، مردم امپراتوری اجازه داشتند خدایان قدیم خود را ستایش و نیایش کنند ... حتی در زمان ستیز میان ایران و یونان، خدایان یونان مورد تعرض قرار نمی‌گرفتند. فی‌المثل به‌هنگام بازگشت از جنگ [ماراتون] ۴۹۰ پ. م. تندیس زراندود «آپولون» را که به‌غنیمت می‌رفت، به‌مقصد مربوط باز گرداندند. «

هردوت برای توجیه دلیل برخورد بسیار شایسته ایرانیان با معبد بزرگ و بسیار ثروتمند دلفی که در سراسر یونان مورد احترام و مراجعات بلاانقطاع مردم عادی، بزرگان و سران دولت شهرهای یونان بود — چون نمی‌تواند ادعا کند که خشایارشا آن را تخریب یا به‌آتش کشیده است — بی‌پروا این‌گونه متوسل به‌لغوگویی و سفسطه می‌شود که: «در این موقع ایرانیان کاملاً نزدیک آمده بودند و در واقع از دور معبد را می‌دیدند. در همان حین «کاهنه» متوجه آلات جنگی شد که در جلو خان معبد ریخته شده بود. این ادوات اسلحه‌ی مقدسی بود که دست آدمیزاد هیچ‌گاه به‌آن نرسیده بود و ید توانای غیبی، آن‌ها را از درون معبد بیرون آورده بود، او برای اعلام آن معجزه به‌طرف دلفیانی‌ها که هنوز در شهر بودند دوید، در ضمن دشمن با شتاب تمام پیش می‌آمد. وقتی آن‌ها به‌معبد آتنا رسیدند پیش‌آمدی شگفت‌انگیزتر از آنچه اشاره کردم اتفاق افتاد. آیا حیرت‌آور نبود که آلات جنگی بی‌دخال آدمی از یک نقطه به‌محل دیگر حرکت و به‌وجهی که ذکر شد در بیرون معبد جلب توجه کند. اما آنچه واقع شد از معجزات باورنکردنی است زیرا تا پارسیان به «پرستشگاه آتنا» رسیدند ساعقه‌ای از آسمان نازل شد و دو نقطه بزرگ از کوه پارناس بر سر ایشان فرو افتاد و عده‌ی زیادی کشته شدند. ضمناً آوای رزمی از درون معبد برخاست و به‌وسیله همین پیش‌آمدها بیم و وحشت زیاد در میان لشکریان افتاد و افراد پا به‌فرار گذاشتند. سکنه دلفی که شاهد آن ماجرا بودند به‌تعاقب آنان پرداختند و باز موضوع شگفت‌آور تازه‌ای سبب مزید حیرت شد. دو پهلوان جنگاور بلند بالاتر از افراد بشری، در پی‌ایشان افتاده فراریان را تارومار کردند. برطبق اظهار اهالی دلفی این جنگاوران قهرمانان محلی بودند که در جوار معبد محوطه‌ای متعلق به‌آن‌ها بود و آن محوطه مقدس به‌شمار می‌رفت. صخره‌هایی که از کوه پارناس بر سر لشکریان افتاد «تا زمان من» هنوز در آن‌جا باقی است و در حیاط کنار معبد دیده می‌شود. بدین منوال مهاجمان از اطراف معبد دور شدند». (کتاب هشتم، ص ۴۳۸)

حال نیروهای زمینی خشایارشا ۳ ماه پس از حرکت از هلسپون به‌سرزمین «آتن» رسیده بودند. (کتاب هشتم، ص ۴۴۰) به‌بیان هردوت سراسر آتیکا (ولایت آتن) به‌آتش کشیده شد و کسی زنده نماند (کتاب هشتم، ص ۴۴۵) در این زمان شهر آتن تخلیه و اهالی آن به «تروزن»، «اجینا» و جزیره سالامیس (سالامین) پناه برده بودند. (کتاب هشتم، ص ۴۳۸)

هردوت در جای دیگر (کتاب هشتم ، ص ۴۴۰) نیز می‌نویسد ، خشایارشا موقع ورود به « آتن » شهر را خالی از جمعیت یافت و دستور داد ارگ‌شهر را [به انتقام آتش‌سوزی شهر سارد و جنگل مقدس و پرستشگاه آن] به آتش بکشند .

ظاهراً این آتش‌سوزی به شکلی نبوده که به معبد و درخت زیتون مقدس ارگ آسیبی وارد کند . (کتاب هشتم ، ص ۴۴۱ و ۴۴۲)

با ورود سپاهیان ایرانی به « آتن » هدف خشایارشا از لشکرکشی به یونان تحقق یافته بود و « خشایارشا که در این هنگام صاحب اختیار تام « آتن » شده بود ، پیکی سواره روانه شوش ساخته پیروزی خود را به « ارتبان » [عمو و نایب‌الحکومه خویش] اطلاع می‌دهد . » (کتاب هفتم ، ص ۴۴۱)

تعداد سپاهیان ارتش خشایارشا

هرودوت (کتاب هفتم ، ص ۴۰۳) تعداد سپاهیان ارتش خشایارشا و خدمه آن (جدا از خواجه‌سرایان ، آشپزان و همسران نظامی‌ها) را که به کشور کوچک یونان رفته بودند به تفکیک برای سطوح مختلف اعلام ، و سرجمع آن‌را ۳۲۰ ، ۲۸۳ ، ۵ نفر می‌نویسد . پدر تاریخ در این‌جا هرگونه ملاحظه‌کاری و احتیاط را به خیال افزایش اعتبار و حیثیت آتن و سرگرمی مخاطبان آتنی خود ، کنار گذاشته و به مبالغه‌ای بس عجیب دست یازیده است . حتی امروز هم با وجود کثرت جمعیت و تسهیلات و منابع جهان ، بسیج ، تدارک ، مدیریت و حرکت دادن یک چنین ارتش بزرگی برای فاصله‌ای بس بعید ، برای هیچ کشور امری میسر نمی‌باشد .

بدنیست به‌دانیم که کل جمعیت « دولت — شهر » آتن در آن زمان حدود ۲۰۰ هزار نفر بوده که تعداد بردگان در آن ، چندین برابر خود آتنی‌ها بود .

هردوت توجه ندارد که گذر ارتشی پنج‌میلیونی (با تمام اراکه‌ها ، اسب‌ها ، حیوانات بارکش ، ادوات و ابزارهای دیگر خود) در جاده‌ها ، دره‌ها ، گردنه‌ها و پل‌های سرراه خود می‌توانسته ستونی به‌طول صدها کیلومتر به‌وجود آورد . احساسات یونانی‌پرستی و ضدیت با شاه ایران ، چنان عنان عقل را از کف پدر تاریخ ربوده ، که برای انسان این سؤال پیش می‌آید که آیا او اصولاً معنای ارقام را می‌دانسته است ؟ ریچارد فرای (از مورخان جدید و نویسنده کتاب میراث باستانی ایران ، صفحه ۱۸۰ - ۱۸۱) می‌گوید : شمار سپاهیان [هخامنشی] هیچ‌گاه چندان بسیار نبود . منابع یونانی در ذکر اندازه لشکر دشمن پیوسته مبالغه می‌کند .

« چالز هیگنت » نیز که به مدت ۳۰ سال در اکسفورد انگلستان تاریخ جنگ‌های ایرانیان و یونانیان را درس داده و کتابی درباره این جنگ‌ها نوشته است ، می‌گوید : « در سپاه ایران ۶ ستون سپاهی » زیرفرمان شش سردار خدمت می‌کردند . چون سازمان سپاه ایران مبتنی بر روش « دهدهی » (اعشاری) بوده است ، و یک ستون سپاهی ده‌هزار نفر می‌شده (مثلاً جاویدانان) ، پس ۶ ستون سپاهی خشایارشا و یک ستون سپاهی از جاویدانان ، مجموعاً هفتاد هزار تن می‌شده‌اند ، و ده‌هزار

نفری هم اسب‌سوار و شترسوار بوده‌اند که : در نتیجه باید قبول کنیم خشایارشا فقط ۸۰۰۰۰ جنگجو داشته است.^{۱۷} کتاب یونانیان و پارسیان (ص ۷۰) می‌نویسد : « ادوارد میر » شمار جنگاوران را نهایتاً ۱۰۰۰۰۰ تن رقم زده ، ژنرال ا. ون فیشر هم رقم ۵۰۰۰۰ را ذکر می‌کند . قطعاً این ارقام اخیر بسیار به اصل واقعیت نزدیک‌تر است .

برای آن که نشان دهیم هرودوت تا چه میزان در اعلام رقم ۳۲۰ ، ۲۸۳ ، ۵ نفر برای تعداد سپاهیان خشایارشا مبالغه کرده و دروغ گفته است ، در زیر به نقل فرازهایی از کتاب هفتم خود او بسنده می‌کنیم :

در « سلانه » (از ساتراپی فریژیّه) سرراه ، یکی از سرشناسان لیدیه به نام پی‌تیوس ، شاه و تمامی سپاه [۵ میلیونی او] را با بهترین وسایل پذیرایی می‌کند . (کتاب هفتم ، ص ۳۴۶)
لشکر [پنج میلیونی] در طلّیعه آفتاب در منطقه « ترویا » در کنار داردانل ، به راه افتاد و [بلافاصله] بعد از عبور از چند آبادی به « آیدوس » وارد شد . در این جا خشایارشا به بازدید سپاه اظهار علاقه می‌کند . سکنه آیدوس در جایگاه بلندی در همان حوالی تختی مرمین برای جلوس پادشاه فراهم ساختند و شاه از بالای تخت نظر انداخت و « در یک نگاه » به تماشای تمامی نیروهای بری و بحری می‌پردازد . (کتاب هفتم ، ص ۳۶۹)

خشایارشا در تراکیه می‌خواهد از سپاه خود سان ببیند . از این‌رو در گردونه شاهی سوار شده از مقابل صف تمام اقوام گذشته و سئوالاتی می‌کند و پاسخ‌ها به وسیله کاتبان ثبت می‌شود . ولی تا انتهای صف‌ها ، پیادگان و سوارنظام را از نظر می‌گذرانند ، سپس نوبت نیروهای دریایی می‌رسد . خشایارشا بر یک ناو فنیقی از صیدا سوار و بر کرسی زرین در زیر سایه بان بزرگی جلوس و از جلوی کشتی‌ها [جمعاً به تعداد ۳۰۰۰ فروند شامل ناوگان جنگی و تجاری و ...] که در جاهای مقرر مستقر بودند . عبور کرده و باز از ناخدایان و ناوبان‌ها پرسش‌ها کرده و دستور داد جواب‌ها را بنویسد . (کتاب هفتم ، ص ۳۸۲)

در اکانتوس در تراکیه « ارتاخه » — از سرکرده‌های وابسته به خاندان شاهی و مسئول حفر کانال — به علت بیماری فوت می‌کند . تمامی سپاه مشتی خاک بر گورش فرا ریختند که در نتیجه مقبره رفیعی برپا شد .

« به طوری که گفتیم مرگ ارتاخه ، خشایارشا را سخت اندوهگین ، اما یونانیان را بیشتر دچار ساخت زیرا ناچار شدند [طی چند ساعت] برای شهریار و همه سپاهیان [بیش از پنج میلیون نفر] غذای شام فراهم [و توزیع] کنند . » (کتاب هفتم ، ص ۳۸۷)

ناوگان خشایارشا

هرودوت (کتاب هفتم ، ص ۳۸۰) تعداد ناوگان خشایارشا (جدا از کشتی‌های باری و ...) را ۱۲۰۷ فروند (کشتی‌های پاروئی دراز) می‌نویسد .

او در کتاب هفتم، ص ۴۰۴ و ۴۰۵ و کتاب هشتم صفحه ۴۲۷ به بعد، به روش خود، به تفصیل شرح می‌دهد که این ناوگان در کرانه مگنسیا نزدیک آرتمیزیون (بغازی بین جزیره «سی‌یاتوس» و سواحل ماگنسیا — محل استقرار ناوگان «اتحادیه یونان» — به علت طوفان ۴۰۰ ناو (غیر از کشتی‌های تجاری) خود را از دست می‌دهند. ۱۵ کشتی نیز که ناوگان یونانی در لنگرگاه آرتمیزیون را خودی پنداشته بودند، اسیر می‌شوند. (کتاب هفتم، ص ۴۰۵)

در برخوردی نیز در حوالی آرتمیزیون ۳۰ فروند از ناوگان ایرانی به اسارت در می‌آیند. (کتاب هشتم، ص ۴۳۰) و باز ناوگان ایرانی به علت طوفانی شبانه متحمل خسارات زیاد می‌شوند. و در سومین برخورد، تلفاتی به دو طرف وارد می‌شود. (کتاب هشتم، ص ۴۳۱)

اما وی در نهایت در کتاب هشتم (صفحات ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۷) می‌پذیرد که کشتی‌های «اتحادیه یونان» به علت شکست از ناوگان ایرانی در آرتمیزیون به داخل کشور عقب‌نشینی و به تنگه باریک سالامین (واقع در شمال غربی شبه جزیره پلوپونز) پناه می‌برند.

«در آرتمیزیون» پولیاس نام، مأمور شد خبر شکست کشتی‌های یونانی را در ترموپیل به پیادگان برساند. (کتاب هشتم، ص ۴۳۳)

اما بحث درباره جنگ دریایی آرتمیزیون و نتیجه آن که شکست ناوگان یونانی است، در کتاب هرودوت، به این جا ختم نمی‌شود، زیرا وی هنگام صحبت از محاصره ناوگان یونانی در تنگه باریک سالامین توسط ناوگان ایرانی (کتاب هشتم، ص ۴۴۹) باز ادعا می‌کند که ایرانیان در این جا می‌خواسته‌اند شکست خود در آرتمیزیون را جبران کنند[!].

از فحوای کلام هرودوت به شرح زیر، فهمیده می‌شود که ناوگان جمع شده در آرتمیزیون فقط ناوگان متعلق به «دولت — شهر» آتن بوده و سایر «دولت — شهر» های یونان در آن مشارکتی نداشته‌اند: در کتاب هشتم صفحه ۴۳۱ در ارتباط با برخوردهای دریایی آرتمیزیون می‌خوانیم که: سپس ۵۳ «کشتی آتنی» از داخل به کمک آمدند. «هر دو طرف از قطع شدن [سومین] عملیات نظامی [آرتمیزیون] و بازگشت به لنگرگاه خود بیش از اندازه خوشوقت شدند. یونانی‌ها با به دست آوردن فراغت به جمع‌آوری اجساد و بیرون آوردن وسایلی که در کشتی‌های غرق شده بود پرداختند. با این وصف به خصوص آتنی‌ها که «نیمی» از جهازات خود را از دست داده بودند و ضایعات سنگینی داشتند درصدد برآمدند به طرف جنوب عقب‌نشینی کنند». (کتاب هشتم، ص ۴۳۲ - ۴۳۳)

فرماندهان دریایی پارسیان در آفته خبر عقب‌نشینی ناوگان یونانی از آرتمیزیون را در اول، باور نکردند بعد پی‌بردند که خبر صحت دارد. (کتاب هشتم، ص ۴۳۴)

جهازات یونانی که از آرتمیزیون حرکت کرده بود طبق درخواست آتنی‌ها به سالامیس رفت. (کتاب هشتم، ص ۴۳۸)

«... از طرف دیگر (در آرتمیزیون) عده‌ای از ایرانیان که از پیش‌آمد آن جریان خشنود بودند درصدد افتادند بر دیگران سبقت بسته با دستگیری کشتی‌های «آتنی» از پادشاه جایزه دریافت دارند زیرا که در جبهه پارسیان ورد زبان همه کس «نام جهازات آتنی» بود و بس». (کتاب هشتم، ص ۴۳)

وقتی « اتحادیه یونانی » نمی‌تواند نیروهای زمینی « دولت — شهر » های یونان را برای جنگ بسیج کند ، چگونه ممکن است توانسته باشد این کار را در دریا انجام دهد ؟ اگر چنین بود خشایارشا حداقل « دولت — شهرهای » سرراه خود به آتن را به این خاطر مورد گوش مالی قرار می‌داد .

نبرد دریایی سالامین

با فرار ناوگان آتنی به طرف داخل کشور ، ناوگان ایرانی به سمت جزیره « اوبه » (در شرق آتن) که تمیستوکل فرمانده ناوگان آتن مسئولیت دفاع از آن را به عهده داشت حرکت می‌کند . تمیستوکل که می‌داند ناوگان باقی‌مانده اش در پهنه دریا ، تاب مقاومت نداشته و منهدم می‌شوند ، آن‌ها را به درون تنگه باریک سالامین (سالامیس) در آتیک [جایی که قبلاً ناوگان سایر « دولت — شهر » ها از بد حادثه و جهت احتیاط و پرهیز از دخول ناخواسته در مناقشات ، پناه گرفته بودند] می‌برد . (کتاب هشتم ، ص ۴۳۸)

هرودوت (کتاب هشتم ، ص ۴۴۳) به نقل از تمیستوکل می‌نویسد : « ... ما در تنگه باریکی [سالامین] نبرد خواهیم کرد و در آن جا با وجود نفراتی کمتر پیروز خواهیم شد و آن منوط به این است که کارها چنانکه امیدواریم پیش آید . اولاً نبرد در محلی تنگ و محدود به نفع ما خواهد بود و در پهنای دریا به سود دشمن ، ثالثاً جزیره سالامین که ما زن و فرزندان خود را به آن جا برده ایم ، تحت مراقبت خواهد بود ... » .

در این زمان تنها چیزی که از « دولت — شهر » آتن به جا مانده بود همان باقی‌مانده ناوگانش در تنگه سالامین بود .

ادیمانتوس سخنگوی کورنتی در درگیری لفظی با تمیستوکل در جلسه کنفرانسی که فرمانده های ناوگان یونانی مستقر در تنگه سالامیس تشکیل داده بودند ، می‌گوید : بهتر است تمیستوکل ، اول برای خود وطنی دست و پا کند تا به تواند نظری اظهار دارد . منظور از این کنایه یادآوری این حقیقت بود که آتن به دست پارسیان افتاده است » . (کتاب هشتم ، ص ۴۴۴)

پس از ورود ناوگان آتنی به تنگه سالامین ، ناوگان ایرانی ، تنگه را از هر دوسو مورد محاصره قرار می‌دهند : « فرماندهان یونانی هنوز در جلسه (کنفرانس) سالامین سرگرم بحث و مشاجره بودند و خبر نداشتند که جهازات دشمن راه فرار ایشان را از هر دو سر کانال بسته است » . (کتاب هشتم ، ص ۴۵۰)

به این ترتیب ناوگان سایر « دولت — شهر » های یونان هم در تنگه سالامین گرفتار و ناخواسته در معرض خطر قرار می‌گیرند .

« یونانی‌ها (در سالامین) لحظات سخت و ناگواری را گذرانده به خصوص دسته‌ای که از پلوپونس آمده بودند ، زیرا ایشان در نبرد (ناوگان) سالامین ، برای دفاع از قلمرو « دولت آتن » ، سر می‌دادند . (کتاب هشتم ، ص ۴۴۷)

هرودوت (کتاب هشتم ، ص ۴۴۶ - ۴۴۷) سخنان « آرتمیس » زنی ناخدا و فرمانده در نیروی دریایی ایران ، در جلسه‌ای مشورتی را خطاب به خشایارشا نقل می‌کند که می‌گوید :

« چه الزامی در کار است که به‌نبرد دریایی بپردازیم مگر « آتن » را که « هدف اصلی » شاهنشاه بود ، تصرف نکرده‌ایم ، مگر سایر نقاط یونان در ید اقتدار شاه نیست ؟ دیگر احدی در مقابل پادشاه امکان اظهار وجود ندارد . آن‌ها که تاکنون با شهریار ما در افتاده‌اند به‌طوری که روا و سزا بود همه سرکوب شده‌اند . اجازه دهید عرض کنم با دشمن اکنون چه باید کرد و اگر در جنگ دریایی شتاب بیش از اندازه ندارید ، جهازات را در همان‌جا که حالا مستقر هستند باقی گذارید ... » .

فرماندهان ناوگان سایر « دولت — شهرها » های یونان [با مساعدت ناوگان ایرانی] درصدد برمی‌آیند تا با خروج از تنگه سالامین (و محاصره) پای خود را از معرکه بیرون به‌کشند ، اما تمیستوکل برای آن‌که در نبرد تنها نماند ، پیش‌دستی کرده و سبب آغاز جنگ می‌شود . هرودوت می‌نویسد (کتاب هشتم ، ص ۴۵۰ - ۴۵۱) : آرایستید (یک تبعیدی سابق آتن) در قایقی از آگینا به‌سالامین رفته و در بیرون جلسه کنفرانس فرماندهان ناوگان‌های « دولت — شهر » های یونان ، با تمیستوکل ملاقات می‌کند تا مطلب عمده‌ای را به‌اطلاع او به‌رساند . وی که می‌دانست فرماندهان پلپونسی « قصد عقب‌نشینی » به‌دیوار خویش را دارند به‌تمیستوکل می‌گوید : « ... نخست اجازه بده این نکته را اظهار کنم که « پلپونسی‌ها » راجع به « عقب‌نشینی » خود از سالامین هرچه می‌خواهند به‌گویند ، زیرا دیگر نتیجه‌ای ندارد . آنچه در این لحظه اظهار می‌کنم مشاهدات شخصی منست . آن‌ها با وجود هرگونه اقدامی که کورنتی‌ها و « اوری‌بیاد » (دریا سالار اسپارتی) قصد انجام آن‌را دارند باز نخواهند توانست از این‌جا خارج شوند زیرا که دشمن جهازات ما را محاصره کرده است لذا این خبر را در جلسه به‌حضرات اطلاع بده » .

تمیستوکل پاسخ داد : خبر خوشی است و رای تو دلپذیر ، آنچه غایت مطلوبم بود ، پیش آمد . تو مشاهدات خود را که قرین صدق و راستی است به‌من گفתי . این من بودم که دشمن را تحریک به‌اقدام کردم ، چون نفرات ما با طیب خاطر علاقه‌ای به‌پیکار نداشتند . پس اکنون خواه به‌خواهند یا نه ، چاره‌ای جز نبرد « اضطراری » ندارند » .

به‌نوشته هرودوت خشایارشا از بالای کوه آگالوس در ساحل مقابل سالامین ، جریان جنگ دریایی را زیر نظر داشته است .

در این نبرد پیروزی کامل با ناوگان خشایارشا است . آن‌ها موفق می‌شوند حدود دوسوم ناوگان یونانی را اسیر یا از بین ببرند ، بقیه نیز از معرکه گریخته و یا آزاد می‌شوند . اما هرودوت به‌روش خود ، نتیجه این جنگ دریایی را به‌طور معکوس گزارش داده و با تفصیل زیاد ، شرح می‌دهد که چگونه به‌علت طوفان شدید ، و کمی جا در تنگه ، ناوگان ایرانی شکست سختی را متحمل شده‌اند . چیزی که با استناد به‌نوشته‌های خود او کذب بودنش به‌آسانی قابل اثبات می‌باشد :

هرودوت (کتاب هشتم ، ص ۴۳۹ و ۴۶۹) موقع صحبت از آمادگی یونانیان (بعد از جنگ سالامین) برای جنگ با « مردونیه » (سردار خشایارشا که پس از بازگشت شاه به‌ایران ، مدتی با نیروهای زمینی و « دریایی » خود در یونان باقی مانده بود) — تعداد کل ناوگان باقی‌مانده « یونانی » را ۱۱۰

فروند می‌نویسد، در حالی که به‌نوشته خود او (کتاب هشتم، ص ۴۵۱) تعداد این ناوگان قبل از شروع جنگ سالامین، ۳۸۰ فروند بوده، این رقم نشان می‌دهد که در جنگ سالامین حدود ۷۰ درصد ناوگان یونانی از بین رفته بوده است.^{۱۸} به‌گفته هرودوت (کتاب هشتم، ص ۴۵۶) : « پس از نبرد دریایی (سالامین) یونانی‌ها کشتی‌های مصدوم را که در امواج دریا شناور بودند در ساحل سالامین مهار کردند و مجدداً آماده پیکار شدند، زیرا مطمئن بودند که پادشاه حمله را تجدید خواهد کرد [کاری که علی‌القاعده می‌بایست توسط یونانیان به‌ظاهر پیروز انجام می‌گرفت] .

در روز بعد، واقعه دیگری پیش نمی‌آید. (هرودوت کتاب هشتم، ص ۴۶۰) کتاب ایران باستان در این باره می‌نویسد: « این نکته که بحریه یونان هم روز دیگر از جنگ خودداری کرده، حاکی است که با وجود عدم بهرمندی بحریه ایران [!]، بحریه یونانی، از جهت تلفات زیاد، در خود آن توانایی را نمی‌دیده که جدال دریایی را از نوع شروع کند. اگر غیر این بود، یونانی‌ها بیدار، فرصت را از دست نداده بحریه ایران را مضمحل می‌کردند تا برتری کامل با آن‌ها گردد ».^{۱۹}

هرودوت (کتاب هشتم، ص ۴۵۲) در ارتباط با نبرد دریایی سالامین می‌نویسد: « من می‌توانستم فهرست درازی از همه فرماندهان دشمن را، در این جا بیاورم که جهازات یونانی را اسیر گرفته بودند ولی فقط نام تموستور پسر آندروماده و فیلاکوس پسر هیستیانوس را که هر دو از جزیره ساموس بودند ذکر می‌کنم. دلیل آن که فقط نام این دو نفر را یاد می‌کنم آنست که تموستور به‌عنوان پاداش خدمات خویش به حکومت ساموس رسیده و فیلاکوس در زمره نیکوکاران شاهی درآمد و املاک وسیعی به‌او بخشیده شد. لغت پارسی برای شاه‌دوستی اروسنگه است. »

و از همه این‌ها مهم‌تر، چنانکه قبلاً ملاحظه خواهد شد، به‌نوشته خود هرودوت، خشایارشا موقع برگشت به ایران تعداد کمی از ناوگان خود را جهت حفظ وضعیت، تحت فرمان مردونیه، در همان تنگه سالامین (محلی که هرودوت ادعا می‌کند، در آن جا، ناوگان ایرانی متحمل شکستی سرنوشت‌ساز شدند) به‌جای می‌گذارد. در حالی که هرودوت خود در سطور بعد، ادعا می‌کند، که کل ناوگان خشایارشا شبانه از جلوی ناوگان یونانی فرار کرده به ایران رفتند [!!!] .

هرودوت در کتاب هشتم، ص ۴۵۶ می‌نویسد: « وقتی خشایارشا به‌وخامت آن شکست [دریایی در سالامین] اندیشید [!!!]، سخت بیمناک شد که مبادا، یونانی‌ها شخصاً با به‌پیشنهاد ایونی‌ها، عازم هلسپون [داردانل] شده پل را به‌شکنند و اگر چنین وضعی پیش می‌آمد رابطه او [خشایارشا] که حالا در اروپا بود، با وطنش قطع می‌شد [!!]، از این رو عاجلانه قصد عزیمت کرد ». ولی ضمناً برای آن که نیت خود را از یونانی‌ها و سپاه شاهی مکتوم دارد [!] فرمود « راهی سنگ‌فرش » در امتداد ساحل تا سالامین به‌سازند و دستور داد گروه انبوهی از ملوانان فنیقی برای « پل‌سازی و سدبندی »، فوری دست به‌کار شوند ... » . (کتاب هشتم، ص ۴۵۶)

« در همان حین خشایارشا پیکی روانه پارس کرد و خبر شکست [!!!] خود را اطلاع داد ... [با این خبر] شوش را چنان ماتم فرا گرفت که کس نبود که جامه برتن ندیده و سوگواری فراوان نکرده باشد ... این پریشانی‌ها تنها به‌واسطه از دست رفتن جهازات نبود بلکه غم و نگرانی از لحاظ سلامتی

وجود شخصی خشایارشا [۱] صد چندان بود و تا شاه به وطن باز نیامد روزهای ماتم و اندوه ادامه داشت « . (کتاب هشتم ، ص ۴۵۷)

شاهنشاه در شب روز بعد از جنگ دریایی تنگه سالامین ، فرمود جهازات « بی سر و صدا » [!!] از پالروم [بندر آتن] خارج شوند و فرماندهان ، کشتی ها را با سرعتی هرچه بیشتر به هلسپون برسانند تا مبدا « بدخواهان » پل ها را که برای عبور موکب همایونی ضروری بود خراب کنند . (کتاب هشتم ، ص ۴۶۱)

ادامه نوشته های هرودوت درباره لشکرکشی خشایارشا به آتن هم چنان به شکل عجیبی دروغ و متناقض می باشد . او ، از سویی از فرار فلاکت بار « ناوگان » و نیروهای زمینی خشایارشا پس از تنبیه آتن ، سخن می گوید ؛ و از طرفی دیگر می نویسد که خشایارشا موقع ترک یونان « تعداد کمی از ناوگان » و سربازان خود را تحت فرماندهی سردارش مردونیه در یونان باقی گذارد . او ، هم چنین ، می گوید که « ارتبان » (ارتباز) از سرداران مردونیه با ۶۰ هزار سرباز [در واقع بخش عمده نیروهایی که قرار بود پس از رفتن خشایارشا در یونان باقی به مانند — هرچند که این عدد نیز اقراق آمیز می باشد] مأمور مشایعت شاه « از یونان تا هلسپون شد و بعد از انجام مأموریت ، طبق برنامه ، فوراً با سربازانش به یونان مراجعت نمود ؛ و نیز از سویی دیگر ، از ترس و فلاکت و گرسنگی و درماندگی خشایارشا و سربازانش در حین عقب نشینی از یونان سخن می گوید . در این جا باید پرسید ، که اگر شاه با پنج میلیون سرباز به یونان رفته بود ، دیگر چه نیازی به مشایعت و مراقبت ۶۰ هزار سرباز ارتباز برای برگشت خود از یونان داشت ؟ جدا از این ها ، گفته هرودوت درباره ترس خشایارشا از شکسته شدن پل های قایقی هلسپون « توسط بدخواهان » که او آن را مستمسک جعلیات بعدی خود ساخته ، واقعاً چیزی ساختگی و بی معنی است . این پل ها (در درون سرزمین های شاهنشاهی) به گفته هرودوت بعد از ساخت ، نیز یکبار خراب شد و خشایارشا دستور ساخت مجدداً آن ها را صادر کرد . پس برای ساخت مجدداً آن ها در صورت لزوم ، هیچ گاه مشکلی وجود نداشته است . ضمناً در این جا بدنیست بدانیم که به تصریح هرودوت (کتاب هشتم ، ص ۴۶۵) ، این پل ها قبلاً موقع حضور شاه در یونان ، بر اثر طوفان شکسته شده بود و بی گمان شاه نیز از این مطلب مطلع بوده است . بهر حال همان طور که گفته شد ، بود یا نبود این پل ها هم هرگز نمی توانسته تأثیری را که هرودوت بر آن مترتب می سازد داشته باشد .

هرودوت می گوید : « روز آینده [روز دوم بعد از نبرد دریایی سالامین] سحرگاه وقتی یونانیان سپاه [چندمیلیونی] را از قرارگاه خود دیدند ، پنداشتند که جهازات نیز کماکان در همان جا هستند ، و خود را « برای مقابله مجدد با پارسیان » آماده کردند . اما به مجرد این که معلوم شد جای جهازات خالی است به تعاقب آن ها پرداختند و تا « آندروس » هم پیش تاختند بدون این که اثری از وجود کشتی ها مشاهده شود ... » . (کتاب هشتم ، ص ۴۶۱)

هرودوت می افزاید : « چند روز بعد از نبرد سالامین ، خشایارشا عقب نشینی خود را [از یونان] آغاز و در خاک بئوسیا (تبس) از همان راهی که پیش تاخته بود ، مراجعت کردند ... سپس خشایارشا مردونیه را با سیصد و چهل هزار سپاهی [در حالی که کل نیروهای خشایارشا نیز خیلی کمتر

از این تعداد بوده [در تسالی و «تعدادی ناوگان جنگی» در همان تنگه سالامین باقی گذاشت و ناگزیر [!!!] خود به سوی هلسپون شتافت ». (کتاب هشتم ، ص ۴۶۳ - ۴۶۴)

« وقتی خشایارشا در تسالی بود ... اسپارته‌ها فوری قاصدی فرستادند که درست پیش از عزیمت سپاه شاهی وارد تسالی شد . خشایارشا به او اجازه‌ی شرفیابی داد و قاصد معروض داشت : « اعلیحضرتا که پادشاه مادی‌ها [غربی‌ها غالباً پارسیان و مادی‌ها را یکی می‌پنداشتند] هستی ، لاکدمون [اسپارت] ها و خاندان هراکلس به مناسبت این که سلطان آن‌ها [لئونیداس] در حین دفاع از سرزمین یونان سردادده است در خواست غرامت و دلجویی دارند ». (کتاب هشتم ، ص ۴۶۴) و این خود نشانی است از حضور مقتدرانه و تسلط شاه و سردارش مردونیه بر یونان .

ارتبان — ارتباز ، پسر فرناسپ از سرداران مردونیه با ۶۰۰۰۰ سرباز [بخش عمده نیروهایی که خشایارشا با خود به یونان برده بود] تا مقصد عبور پادشاه از هلسپون ، « مأمور مراقبت دسته شاهی [نه ارتش ۵ میلیونی] شد » و همین که خشایارشا قدم به خاک آسیا گذاشت ارتبان به اردوی خود [در یونان] بازگشت و در ورود به « پالن » دریافت که مردونیه زمستان را در تسالی و مقدونیه توقف دارد و چون مشاهده کرد که در پیوستن به سپاه اصلی [سپاه مردونیه در تسالی] عجله‌ای در کار نیست وظیفه خود دانست شهر « پوتیدا » را که شورش کرده بود سرکوب کند ... (کتاب هشتم ، ص ۴۶۸) « بعد از آن پیشامد ، ارتبان با بقیه لشکر پی کار خود رفت و در تسالی به مردونیه پیوست ». (کتاب هشتم ، ص ۴۶۹)

باقی جهازات پارسیان [که بعد از خروج خشایارشا ، کماکان مقتدرانه در تنگه سالامیس به جا مانده بودند] زود از سالامین به طرف آسیا شتافتند و پادشاه را از کرانه غربی آبی‌دوس [در آسیای صغیر] مشایعت کردند و زمستان را در ساحل « کوم » گذراندند . در اوایل بهار این جهازات در « سامسوس » با تعدادی کشتی که زمستان را در آن جا گذارنده بودند به هم پیوستند . بیش تر جنگاوران این جهازات مادها و پارسیان بودند ». (کتاب هشتم ، ص ۴۶۹)

پس فرستادن بخش اعظم ناوگان به ایران بعد از تسلط بر یونان و تنبیه آتن از سوی خشایارشا امری طبیعی بود که می‌بایست صورت می‌گرفت ، حال اگر به فرض محال ، گفته هرودوت درباره شکست ناوگان خشایارشا را حقیقت پنداریم ، باز این سؤال پیش می‌آید که نتیجه آن شکست دریایی (فرضی) چه تأثیری می‌توانست بر کار خشایارشا و یونانی‌ها در برداشته باشد؟ زیرا سرنوشت جنگ در خشکی تعیین می‌شود و به گفته هرودوت خشایارشا در آن جا ارتشی بس بزرگ ، مقتدر و دست نخورده و آماده داشت که می‌توانست به اصطلاح ، خاک یونان و منطقه را به توبره به کشد . و این عین سخنی است که خود هرودوت نیز بعد از نبرد دریایی سالامیس از زبان « اوری‌بیاد » (دریا سالار یونانی) بیان می‌کند : « اگر خشایارشا (در اروپا) « راه جنگ و ستیز پیش گیرد » ممکن است تمام اروپا به طرفداری او برخیزند آنگاه شهرها رفته رفته یا به دست او سرکوب و یا تسلیم خواهند شد . وانگهی چون موسم درو محصول است ارزاق کافی به دست لشکرش خواهد افتاد ». (کتاب هشتم ، ص ۴۶۱)

اما خشایارشا به اعتبار قولی که در اوّل برای اطمینان خاطر به « دولت — شهر » های یونان (غیر از آتن) داده بود ، پس از تنبیه آتن ، مشکلی برای آن‌ها فراهم نهنمود ، و به ایران مراجعت کرد . تاریخ ایران (دانشگاه کمبریج انگلستان جلد ۲ ، قسمت اوّل ، ص ۳۴۵) نیز می‌نویسد : « در منابع ما هیچ نشانه‌ای از خیانت یا پیمان‌شکنی در ارتش بزرگ و مختلط خشایارشا و مردونیه در سال‌های ۴۸۰ تا ۴۷۹ ق . م . نمی‌بینیم » .

اما قصد هرودوت از جعل این خبرها آن است که به بهانه یک فقره شکست ساختگی و خیالی ، آن‌هم در دریا ، به صورتی بچگانه ، از خشایارشا و نیروهای زمینی و دریایی او به‌طور واهی ، شاه و ارتشی شکست‌خورده ، ذلیل ، مفلوک و فراری ترسیم کند . و به همین دلیل است که وی با کمال گستاخی می‌نویسد : « سفر برگشت شاه [از یونان تا خاک آسیا (در واقع درون سرزمین‌های شاهنشاهی) که به گفته خود هرودوت ، حداقل با ۶۰۰۰۰ نفر نیروهای ارتبان پسر فرناسب سردار مردونیه مشایعت می‌شد (نیروهایی که قرار بود بلافاصله به یونان برگردند)] ۴۵ روز طول کشید ، در حالی که تقریباً تمامی سپاه خواه ناخواه صدمه دیده بودند [!!!!] [از کی و در کجا ؟ آیا از آن ۴۷۰۰ نفر ؟] ،^۱ نفرات [که ظاهراً بیش‌تر آن‌ها را سربازان تحت فرمان ارتباز تشکیل می‌دادند] در وقت « عقب‌نشینی » حتی‌الامکان دور از آبادی‌ها سرکرده [یعنی آن‌ها و حتی ۶۰۰۰۰ سربازان ارتبان جرأت ورود به دهات در سرزمین‌های تحت فرمان شاه خود را هم نداشته] و با آنچه فراهم می‌آمد گذران می‌کردند و اگر نانی به دست نمی‌آمد ناچار از میوه درختان سدجوع می‌کردند » . [!!!!] (کتاب هشتم ، ص ۴۶۴)

توجه شود که چه تناقض عجیبی بین گفته اخیر هرودوت و آنچه در چند سطر بالاتر ، از او نقل شد ، وجود دارد . و نیز بد نیست به دانیم که خود او در کتاب هفتم (ص ۳۸۷) درباره عبور خشایارشا از همین منطقه (تراکیه) به سمت یونان نوشته است که : جاده‌ای را که شاه بزرگ پیمود هنوز به وضع سابق باقی است و تراکی‌ها نسبت به آن جاده احترام تمام می‌گذراند و هیچ‌گاه در صد شخم و کشت آن برنیامده‌اند » .

خشایارشا در حین پیشروی از دوریسک به قصد یونان از خدمت و کار کسانی که در سرراه او بودند استفاده کرد ، زیرا به‌طوریکه اشاره شد قبلاً تمام نقاط تسالی [ولایت شمال یونان] تسخیر شده بود و در نتیجه فتوحاتی که ابتداء به وسیله مگابیز و سپس مردونیه نصیب ایران شده بود همگی به دولت ایران خراج می‌دادند . (کتاب هفتم ، ص ۳۸۵ - ۳۸۶) در تراکیا پادشاه [موقع رفتن به یونان] از وسط آبادی‌های متعدد گذشت و طوایف آن حدود جهازاتی برای نیروی دریایی فراهم کردند . همه ساکنین نقاط داخلی به سپاه شاهی وارد شدند ... از تمامی نقاط سرراه نفراتی تازه نفس به نیروی بحری و یا پیادگان شاهی می‌پیوستند . (کتاب هفتم ، ص ۳۸۶ - ۳۸۷)

^۱ هرودوت پیش از این (در کتاب هشتم ، ص ۴۴۶) ، خود نوشته ، که : « به عقیده من [هرودوت] لشکریان پارس در حین ورود به آتیکا [ولایت آتن] همان قدر نیرومند بودند که در سپیاس ترموپیل آمادگی جنگی داشتند زیرا تلفات ناشی از طوفان را در ترموپیل و آرتیمیزیون جبران کرده بودند و هراندازه که خشایارشا در خاک یونان پیش‌تر می‌رفت دسته‌ای جدید به سپاه او ملحق می‌شد » .

به‌نوشته پروفیسور پی‌یر بریان نویسنده تاریخ امپراتوری هخامنشیان (جلد ۲، ص ۱۱۱۶): «(بعد از سالامین) ارتش زمینی پارس عملاً دست نخورده مانده ... و ناوگان دریایی خشایارشا نیز کاملاً معدوم نشده بود [!!] و یونانیان هنوز از آن بیم داشتند ... بنابراین برای شاه بزرگ هرگز این مسئله مطرح نبوده است که به یک «فرار آسیمه‌گون» اقدام کند».

«[در بازگشت از یونان] پارسیان که از وسط تراکیه عبور کرده بودند، در جاده هلسپون افتاده بدون درنگ به مقصد آبی‌دوس (کنار هلسپون) حرکت و با کشتی از آب عبور کردند، زیرا پایه‌های پل در اثر طوفان صدمه یافته بود» (کتاب هشتم، ص ۴۶۵)

پناهندگی تمیستوکل به‌دربار هخامنشی در پارس

تمیستوکل فرمانده ناوگان آتن که هرودوت نقش اصلی را برای او در نبرد دریایی با ناوگان خشایارشا قایل است، بعداً به علت مسایلی که در یونان برایش پیش آمد، به‌دربار پارس پناهنده شد و مورد لطف و عنایت زیاد شاه قرار گرفت. شاه حتی حکومت سه شهر ماگنسیا (در ساحل دریای اژه)، لامپساک و میونت را به او سپرد. آن‌طور که پلوتارک، تاریخ‌نویس قرن اوّل میلادی (حیات مردان نامی، تمیستوکل، بند ۱ — ۲۸) می‌گوید، مراحم شاه نسبت به تمیستوکل به‌این اندازه بود، که بعدها هر زمان شاهان می‌خواستند، اشخاص را از یونان به خدمت خود جلب کنند، می‌گفتند: درباره آنان بیش از آنچه درباره تمیستوکل شد، خواهند کرد.^{۲۰}

بی‌گمان اگر تمیستوکل عامل خساراتی مهم به نیروی دریایی شاه بود، خود به‌دربار ایران پناه نمی‌برد و یا به‌عنوان فردی مشکوک و عامل دشمن، آن‌گونه مورد قبول و لطف شاه قرار نمی‌گرفت.

ماندن مردونیه در یونان پس از بازگشت شاه

دلیل لشکرکشی خشایارشا به یونان همان‌طور که دیدیم تنبیه «دولت — شهر» آتن بود و قرار نبود خسارات و مشکلاتی برای «دولت — شهر» های دیگر یونان فراهم شود، و به‌همین دلیل نحوه برخورد ارتش ایران با مسایل یونان بسیار مسئولانه بوده است. با این ملاحظات مراجعت نیروهای خشایارشا به ایران نیز نمی‌توانست ناگهانی، بی‌برنامه و غیر مسئولانه صورت گیرد.

پیش‌تر گفته شد که یونان از «دولت — شهر» های مختلف اغلب رغیب و متخاصم تشکیل شده و دو قدرت و سرکرده اصلی در میان آن‌ها آتن و اسپارت بودند. اکنون با شکست کامل آتن سرکرده دسته اوّل، توازن قدرت در یونان به هم خورده بود و این مسئله ضمن آن‌که با سیاست کلی حکومت هخامنشی درباره یونان (یعنی حفظ توازن قدرت بین دولت — شهرهای آن) مغایر بود. می‌توانست بعداً مصائب زیادی را برای مردم یونان به وجود آورد. لذا خشایارشا از سر رأفت، به بازسازی آتن همت

می‌گمارد^۱، اما هرودوت به همان شیوه خاص خود در گزارش وقایع، این مسایل را نیز مورد تحریف اساسی قرار داده و به‌طور وارونه گزارش می‌کند.

بنابراین خشایارشا تصمیم می‌گیرد که موقتاً بخشی از «ناوگان» و «نیروی‌های زمینی» خود را تحت فرمان مردونیه و ارتبان (ارتباز) سرداران خود، برای «بازسازی آتن»، حفظ توازن قدرت و در صورت لزوم حمایت از محافل و «دولت - شهر» هایی مثل تبس که فعالانه به‌ارتش او کمک کرده بودند، در یونان به‌جای به‌گذارد.

مردونیه و ارتبان در تسالی واقع در شمال یونان مستقر می‌شوند و به‌امر شاه سعی در بازسازی «دولت - شهر» آتن می‌کنند.

هرودوت می‌نویسد مردونیه در زمستان از تسالی سفیری به‌آتن فرستاد [معلوم می‌شود آتنی‌ها در این زمان به‌لطف شاه به‌خانه و کاشانه خود مراجعت کرده بودند]: «الکساندر سفیر مردونیه در ورود به‌آن‌جا خطاب به‌آتنی‌ها اظهار داشت: من از جانب مردونیه آمده‌ام و پیامی از شهنشاه دارم که ابلاغ می‌کنم: «ما حاضریم تمام صدماتی که از آتن به‌ما رسیده است [!!!] فراموش کنیم از این‌رو اولاً مردونیه اراضی یونانیان را به‌ایشان باز می‌گرداند، ثانیاً، آتنی‌ها اجازه دارند هر جا را که طالب باشند تحت اختیار خود در آورند و از حکومت خودمختاری برخوردار شوند [در این‌جا هم دیده می‌شود که بحث از فرار شاه و نیروهایش از یونان سخنی کاملاً بی‌معنی بوده است] و «مردونیه مأمور است» معابد ایشان را که ویران شده تعمیر کند، «این‌ها اوامر شاهی است که باید اجرا شود» مگر این‌که شما مانع شوید در این‌صورت از شما می‌پرسم مگر دیوانه شده‌اید که برضد شاه قیام می‌کنید؟ شما هرگز او را شکست نتوانید داد ...» (کتاب هشتم، ص ۴۷۱) هرودوت در ۱۰ صفحه بعد (ص ۴۸۱) کتاب، خود این مطلب را به‌طور صحیح‌تری از قول فرستادگان آتن به‌اسپارت، این‌گونه شرح می‌دهد: ایرانیان به‌ما پیشنهاد صلح و سازش داده و حاضر شده‌اند، که هم اراضی ما را پس دهند و هم این‌که نه فقط با شرایط عادلانه و شرافتمندانه و برابری با ما معاهده دوستی به‌بندند، بلکه هرگاه زمین تازه‌ای هم برای الحاق به‌کشور خود خواسته باشیم در اختیار ما به‌گذارند.

«سپس آتنی‌ها پاسخ الکساندر را به‌شرح زیر دادند: «ما نیز مانند شما خوب می‌دانیم که زور و قدرت ایشان چندین برابر توانایی ماست، در هر حال این حقیقتی انکار ناپذیر است، [چیزی که هرودوت خود قبلاً منکر آن شده بود] با وجود این عشق ما به‌آزادی و استقلال به‌حدی است که تا آخرین نفس در حفظ آن خواهیم کوشید. اما راجع به‌امکان سازش با پارس باید بدانید که ترغیب و تأکید شما در رفتار ما تأثیری ندارد زیرا محال است که به‌چنین اقدامی رضایت دهیم ...» (کتاب هشتم، ص ۴۷۳)

«تا الکساندر پاسخ آتنی‌ها را از راه آورد مردونیه تسالی را ترک و شتابان به‌مقصد آتن حرکت کرد و بین راه دراز هر جا می‌گذشت بر عده سربازان خود می‌افزود. خانواده‌های سرشناس تسالی رفتار

^۱ همان‌طور که هرودوت گفت، خشایارشا در زمان حضور خویش نیز با ساختن راه و پل و سد و آبنده این کار را شروع کرده بود.

دیرین خود را کماکان دنبال و در واقع پارسیان را تشویق می‌کردند، که هر چه شدیدتر بر دشمن ضربه‌شست وارد سازند وقتی او به‌آتیکا (ولایت آتن) قدم گذاشت این‌بار هم از وجود آتنی‌ها اثری ندید زیرا به‌طوریکه اطلاع یافت همه آن‌ها یا در جهازات (ناوگان) مانده یا به‌مقصد سلامیس شتافته بودند. بنابراین «ده‌ماه» پس از پیروزی اول به‌دست خشایارشا، اکنون او در شهری که خالی و خلوت بود وارد شد». (کتاب نهم، ص ۴۷۹ - ۴۸۰)

هرودوت در کتاب نهم خود نیز، به‌همان سبک و سیاق ویژه خویش که در صفحات قبلی با آن آشنا شدیم، به‌طور نسبتاً مفصل شرح می‌دهد که چگونه یونانیان [کاملاً منفعل در مقابل شاه ایران (هرودوت، کتاب هفتم، ص ۳۹۲)] در سال ۴۷۹ ق. م. با سپاه مردونیه در یونان وارد جنگ شده و او و تمامی سپاه بزرگش را «یک‌جا» در محلی به‌نام «پلاته» از بین برده‌اند!! و این به‌آن معنی است که دولت - شهرهای یونان (به‌خصوص آتن)، زیر دید و نظر مردونیه، مجهز، آماده و متحد شده‌اند و مردونیه هم هیچ دخالت، عمل و اقدام پیش‌گیرانه‌ای انجام نداده و حتی از حکومت هخامنشی و به‌خصوص از ساتراپ‌نشین قدرتمند لیدی، مسئول صفحات دریایی در غرب آسیای صغیر، کمکی در خواست نکرده است. و ظاهراً این ترس هم، در یونان وجود نداشته که شاه (کسی که آتن را فقط به‌خاطر کمک به‌شورش ایونیه آن‌گونه تنبیه نمود) مجدداً برگشته، و این‌بار به تلافی، تمام یونان را به‌کلی با خاک یکسان نماید.

همان‌طور که در زیر مشاهده خواهیم کرد، نوشته هرودوت درباره جنگ پلاته جنبه تاریخی نداشته و افسانه محض می‌باشد.

اساس کلام هرودوت درباره قصه یا جنگ پلاته چنین است:

در صف‌آرایی جنگی، که بین نیروهای مردونیه و یونانی‌ها در پلاته صورت گرفت، آتنی‌ها در مقابل پارس‌ها، و اسپارت‌ها مقابل تبسی (بئوسیایی) ها و تسالی‌های یونانی متحد مردونیه قرار گرفتند. (کتاب نهم، ص ۴۹۷) پارسیان با کمک سپرهای از ترک‌هء بید به‌حدی شدید باران تیر برسر اسپارت‌ها فرو ریختند که وضع مخوفی پیش آمد و جنگ مغلوبه و طاقت‌فرسا شد. آن‌گاه «پوزانیاس» فرمانده نیروهای یونانی ناچار در درگاه ربه‌النوع «هرا» دعا کرد که یونانی‌ها را از افتخار پیروزی محروم نسازد. هم‌چنان که وی داشت فدیه می‌داد «تگاها» پیشاپیش دیگران برسر هماوران تاختند و اسپارتیان هم که به‌هنگام نیایش پوزانیاس نشانه‌های شکون‌بختی یافتند پس از درنگ طولانی به‌حمله پرداختند. (کتاب نهم، ص ۵۰۲)

«ارتباز فرزند فرناسب از ابتداء «با تصمیم خشایارشا» برای ادامه کار عملیات مردونیه در یونان موافق نبود [!] سپس هم با سعی و اهتمام بسیار هرچند بی‌نتیجه، کوشید که او را از در افتادن با یونانی‌ها باز دارد و چون با اقدامات سوق‌الجیشی او مخالف بود، چاره‌ای به‌شرح زیر اندیشید [عملی بسیار خائنه و جنایت‌آمیز و ظاهراً بدون ترس و واهمه از شاه بزرگ!!]، وی ۴۰۰۰۰ «سرباز ممتاز» زیر فرمان خود داشت و از آن‌جا که عاقبت این جنگ را پیش‌بینی می‌کرد به‌لشکر تابع خود دستور داد که در نقاط مشخصی مستقر شوند. نخست چنین می‌نمود که او می‌خواهد نفرات خود را وارد میدان جنگ کند ولی هنوز مسافت زیادی نه‌پیموده بود که عقب‌نشینی اضطراری سپاه شاهی توجه او

را جلب کرد. پس « به جای پیشروی » قصد عزیمت، و در عوض شهر تبس، که هدفش بود، رو به مقصد فوکیس عزیمت کرد و می خواست هرچه زودتر خود را به « هلسپون » [در آسیای صغیر] برساند. (ص ۵۰۳) و با استفاده از کشتی از بیزنتیوم به قاره آسیا رفت. (کتاب نهم، ص ۵۰۹) انسان چقدر باید ساده اندیش باشد که به پذیرد ارتباز، خائنانه و بدون اجازه شاه مقتدری چون خشایارشا، یونان را ترک، بقیه سپاه را به کشتن داده و سپس سرفرازانه به سوی شاه حرکت نماید. بی گمان این ۴۰۰۰۰ نفر سرباز، کل نیروهای به جا مانده در یونان به فرمان خشایارشا را تشکیل می داده اند، که اکنون با سرافرازی، در زمان مناسب و مقتضی به فرمان شاه، یونان را به فرماندهی ارتباز، ترک می گفتند. و جنگ یونانی ها با مردونیه نیز سرپا ناشی از خیالات شخص هرودوت می باشد.

هرمان بنگسون (یونانیان و پارسیان، ص ۷۸) هم می نویسد: « رقم ارائه شده از سوی هرودوت برای نیروهای پارسیان (مردونیه) یعنی ۳۰۰۰۰۰ تن رقمی خیالی است. مردونیه به دشواری می توانست رقمی بیش از ۴۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ تن را زیر بیرق خود جمع آورد. »

ارتباز بعد از برگشت از یونان به مقامات بالاتری مثل ساتراپی فریگیه سفلی در آسیای صغیر (که مرکز آن داسکیلئون نام داشت)، مسئول مذاکرات با یونانی ها و ... ارتقاع یافت. بدلیل احترامی که هخامنشیان برای ارتباز قایل بودند سمت ساتراپی داسکیلئون تا پایان دوره هخامنشی ها در خاندان ارتباز باقی ماند. (ر. ک. تاریخ ایران، دانشگاه کمبریج جلد ۲، قسمت اول، ص ۴۰۲)

به نوشته هرودوت: « ... نبرد برضد یونانیان (در پلاته) به ویژه در آن جا [از جبهه جنگ] گرم بود که مردونیه سوار براسبی سپید و در بین دلیرترین ایرانیان آن گروه « هزارگان » نخبه خود [ظاهراً همچون یک سرباز عادی] با دشمن می جنگید. [به این تربیت معلوم نیست پس چه کسی جنگ ارتش ۳۰۰ هزار نفری را فرماندهی و مدیریت می کرده است !!] تا وقتی که مردونیه زنده ماند این گروه همه حملات دشمن را دفع کرد و بلکه از دفاع گذشته به دشمن حمله ور شده و تعداد فراوانی از اسپارتیان را از دم تیغ گذرانید، ولی همین که وی از پا در آمد و « هزارگان » نیز با وی جان باختند، پشت سپاه ایران شکست و هم چنین به اسپارتیان یا تسلیم شدند یا فرار کردند. دلیل عمده شکست ایشان فقدان اسلحه، آن هم در برابر پیادگان نیک مسلح دشمن بود ... باری مقاومت پارسیان درهم شکست و نفرات سراسیمه به جنگل های اطراف تبس فرار و خود را مخفی کردند.

این موضوع به نظر من [هرودوت] بسیار عجیب می نماید و گرچه نبرد با ایرانیان در حریم معبد « دمیتر » اتفاق افتاده بود، باز « حتی جنازه یک سرباز ایرانی [از ۳۰۰ هزار کشته] و یا جای پای آن ها دیده نشد [!!!] »، در صورتی که در خارج محوطه معبد، عده ای زیادی از ایشان کشته شدند^۱ « [!!!] (ص ۵۰۲ - ۵۰۳) چیزی که بخوبی تخیلی بودن مطلب و عدم حضور سربازان ایرانی در یونان در آن زمان را تایید می کند [اما برای تلفات یونانی ها دو دسته گور وجود دارد، گورهای

^۱ هرودوت در، ص ۵۱۲ کتاب نهم خود که قریباً ملاحظه خواهد شد، هم مجدداً تأکید می کند که نبرد پلاته !!! « در حریم معبد دمیتر » اتفاق افتاده بود.

منسوب به اسپارت‌ها، تگاها، آتنی‌ها و مگاری‌ها، که واقعی‌اند و گورهای متعلق به برخی دیگر از « دولت — شهر » ها که غیر واقعی و نمایشی می‌باشند. (کتاب نهم، ص ۵۰۸)

« روز بعد از نبرد، بدن مردونیه ناپدید شد [!!!]، اما با اطمینان نمی‌توان گفت که به‌دست کی افتاد ». (ص ۵۰۷ - ۵۰۸) « ... می‌توان گفت که از ۳۰۰۰۰۰ سرباز برگزیده مردونیه [غیر از ۴۰۰۰۰ نفر سربازان زیردست ارتباز] فقط ۳۰۰ نفر باقی ماندند، در صورتی که تعداد تلفات یونانی‌ها مختصر بود ». (ص ۵۰۴)

هرودوت در کتاب خود درباره اقامت کمبوجیه پسر کوروش کبیر و شاه هخامنشی در کشور مصر هم به‌همین‌گونه، جعلیات زیادی را وارد تاریخ کرده است :

دانشمند انگلیسی مری بویس (تاریخ کیش زرتشت، جلد ۲ هخامنشیان، ص ۱۱۲ و ۱۱۳) می‌نویسد :

معلوم شده که تمام داستان‌های مربوط به تبهکاری‌های کمبوجیه در مصر جعلیاتی است که هرودوت نقل کرده است. در واقع کمبوجیه رفتاری را که پدرش به‌او آموخته بود در مصر پیاده کرده است. او مراسم دینی و آئینی مصری‌ها را شخصاً اجرا می‌کرد و این در پای مجسمه‌های خدایان مصر نوشته شده است. مری بویس می‌افزاید، نوشته‌هایی که در مصر پیدا شده خلاف بودن نوشته‌های هرودوت را که کمبوجیه گاو مقدس « آپیس » برای مصریان، را کشته، ثابت می‌کند. این داستان نیز بخشی از مبارزه‌های پی‌گیر و گسترده برای بدنام کردن کمبوجیه در تاریخ است. مبارزه‌ای که آنچنان مؤثر واقع شده که تاریخ، او را به‌عنوان شاهی دچار جنون ادواری، خون‌آشام و نابخرد می‌شناسد.

یونانی‌ها پس از جنگ پلاته، شهر تبس را محاصره کرده و فقط خواستار تسلیم چند نفر از اهالی آن جا شدند و مردم تبس هم با اکراه و به‌پیشنهاد خود آن افراد، ایشان را تسلیم کردند. (کتاب نهم، ص ۵۰۸)

جنگ میکال (موکال)

هرودوت پس از قصه پلاته، در کتاب نهم خود (ص ۵۰۹ - ۵۱۳) قصه دیگری را تحت عنوان جنگ میکال آغاز می‌کند. قصه میکال هرودوت حکایتی واقعاً سُست و لغو و حتی بچگانه‌تر از قصه‌های قبلی اوست.

او می‌گوید (ص ۵۰۹) : « در همان روزی که جنگ پلاته در یونان واقع شد، « تصادفاً » ایرانیان با شکست دیگری در موکال واقع در یونیه (در ساحل غربی آسیای صغیر) روبرو شدند، به‌این ترتیب که : تعدادی کشتی حامل سربازان یونانی، در کنار جزیره دلوس در دریای اژه (بخشی از دریای مدیترانه بین آسیای صغیر و یونان) لنگر انداخته بود، که اتفاقاً سه‌نفر افراد ناشناس از اهالی جزیره ساموس به آن‌ها نزدیک و « به‌اصرار زیاد و قسم به‌تمام مقدسات یونانی‌ها »، از فرمانده کشتی‌ها می‌خواهند که به‌سرزمین یونیه از ساتراپی لیدیه رفته و سکنه آن سرزمین را که یونانی‌نژاد هستند، از سلطه حکومت ایران خارج سازد. « چون آن سه‌نفر ساموسی راجع به درخواست خود زیاد

اصرار می‌ورزیدند و نیز به‌خصوص از این نظر که « مجسیس تراتوس » ، نام یکی از آن سه نفر به‌نظر فرمانده ، به‌منزله فالی نیکو آمد [!!!] او (بدون برنامه ریزی و تدارکات لازم) دستور حرکت و حمله (نیروهای محدود خود) به‌میکال را که در آن‌جا ناوگان بزرگ و قدرتمند ساتراپی لیدیه (که از این نظر در جهان باستان بی‌رغیب و مشهور عام بوده) و نیز ارتش مجهز آن به‌استعداد شصت‌هزار نفر مستقر بودند ، صادر می‌کند [!!!] (ص ۵۱۰) قبل از حمله از جارچی مدرکی به‌دست می‌آید که یونانی‌ها درست در ساعاتی قبل ، در پلاته ، در یونان پیروز شده‌اند . مطابق هرودوت (ص ۵۱۱) ، این خبر را از آن مسافت بسیار دور ، که باعث تشویق یونانی‌ها شد ، فقط « خدا » می‌توانسته منتقل کرده باشد . [!!!]

هرودوت ضمناً می‌نویسد که فرمانده ، قبل از حمله ، « طی نطقی » از روی کشتی خود [از راه دور] « یونی‌ها » را به‌سرکشی و تمرد تشویق می‌نماید [!!] به‌گفته هرودوت (ص ۵۱۰) ناوگان ایرانی ، درمقابل کشتی‌های مهاجم یونانی کوچکترین عمل و یا عکس‌العملی از خود بروز نداده و یونانی‌ها [به‌جای غنیمت گرفتن آن‌ها] بارهایشان را تخلیه و خود کشتی‌ها را به‌آتش می‌کشند [!!] آنان سپس ارتش ۶۰ هزار نفری ساتراپی لیدیه را هم مضمحل می‌کنند .

« تصادف حیرت‌انگیز آن‌که این نبرد هم مانند نبرد پلاته در « حریم معبد دمیتر » [معبد خدایی که در پلاته جنازه ۳۰۰ هزار کشته ایرانی و حتی جاهای پای افراد را غیب کرده بود !!!] اتفاق افتاد . » (ص ۵۱۲)

بعد از شکست ارتش ایران ، حال یونانی‌ها « درباره چگونگی آزادسازی اهالی سرزمین یونیه از تسلط حکومت ایران » — که هدف حمله به‌میکال به‌تقاضای آن سه‌نفر ساموسی بود — به‌شور می‌نشینند . یونانی‌ها در جلسات خود به‌این تصمیم می‌رسند که کلیه اهالی سرزمین یونیه را (که حال سرزمینشان در تصرف خود آنان بود) به‌یونان منتقل کنند [!!!] اما بعد به‌علت آن‌که این پیشنهاد از سوی اسپارت (پولوپونزی) ها مطرح شده بود ، آتنی‌ها موافقت خود را پس گرفته و سپس همگی بدون اخذ تصمیم درباره سرنوشت اهالی یونیه که اکنون ظاهراً در معرض بی‌اعتمادی و تلافی ساتراپی لیدیه نیز قرار گرفته بودند ، آن سرزمین را ترک و به‌یونان برمی‌گردند . [!!!] (ص ۵۱۳) به‌عقیده هرمان بنگسون ، نویسنده کتاب یونانیان و پارسیان (ص ۸۰) : « یونانی‌ها ، تا زمانی که نیروی مردونیه در یونان بودند ، به‌سختی جرأت می‌کردند اقدام به‌لشکرکشی در ماوراء بحار کنند . »

عقاید دیگران

به‌عقیده پروفیسور پی‌یر بریان نویسنده کتاب « تاریخ امپراتوری هخامنشی »^{۲۱} : « خاطره جنگ‌های ترموپیل — سالامین — پلاته و میکال به‌گونه‌ای ستایش‌آمیز و مذهبی وار ، زیر قلم مؤلفان آتنی سده چهارم « تغییر ماهیت » داده است . »

ناپلئون می گوید : « اما در باب فتوحاتی که یونانی ها به خود نسبت می دهند و شکست هایی که برای لشکر عظیم خشایارشا قائل اند ، نباید فراموش کرد ، که این گفته ها تماماً از یونانی ها است و گزافه گویی و لاف زنی آن ها هم مسلم می باشد . از طرف پارسی ها نوشته هایی به دست نیامده ، تا به توان این نوشته ها را با گفته های یونانی مقایسه کرد و نتیجه را مبنای قضاوت قرار داد ».^{۲۲}

« سال های درازی بعد ، دیون کریزوستوم گزارش داده است (یازدهم ۱۴۹) : خشایار ، در وقت لشکرکشی اش به یونان ، برلاسدمونی (اسپارت) ها در ترموپیل پیروز شد و در این نبرد شاه لئونیداس را به قتل رساند ، آتن را مسخر ساخت و غارت کرد ، و تمام ساکنان آن را که موفق به فرار نشده بودند ، به بردگی برد ، و بعد از این پیروزی ، بر یونانیان خراج (Phoroi) وضع کرد و به آسیا باز گشت ».^{۲۳}

کتاب ایران باستان^{۲۴} به نقل از فیلو تروتوس (صفحات ۶۶۸ - ۶۸۰) می نویسد ، « در دوره پارت ها در قصر بابل ، در رواق ها و چهارطاقی ها نقش هایی مربوط به قشون کشی پارسی ها به یونان بود . مثلاً داتیس « ناکسُس » را خراب می کند ، آرتافرن ، اِرتِری Erethrie را محاصره کرده ، خشایارشا در جنگ های نامی اش فاتح است . جنگ ترموپیل ، تسخیر آتن ، خشک شدن رودها از کثرت قشون خشایارشا ، ساختن پل روی دریا ، حفر کانال در کوه آتس ... » .

شواهد دیگر

وقتی حدود ۷۰۰ سال بعد از هرودوت ، رومی ها در اروپا می توانند اخبار شکست های بزرگ ارتش های خود از ایرانیان را پنهان دارند ، انجام این کار در زمان هرودوت ، که تنها گزارش کننده اخبار مربوط به جنگ های ایران و یونان قبل از خود می باشد ، آسان تر بوده است :

« در نیمه دوم دوره سلطنت شاپور اول [ساسانی ۲۴۱ - ۲۷۱ میلادی] بین روم و ایران در اثر اختلافی بر سر ارمنستان دوباره جنگ آغاز شد . جنگ قطعی که شاپور اول قشون روم را مرکب از شصت هزار نفر شکست داد در « باربالیس » واقع در ساحل راست فرات میانه روی داد . ظاهراً روم تحت فرماندهی حاکم سوریه بود . درباره این شکست و جزئیات حملات بعدی می توان به کتیبه های « کعبه زردشت » [آثار پرستشگاهی باستانی در پارس] مراجعه نمود زیرا مأخذ رومی می خواسته اند حقایق را که ذکر آن ها برای روم ننگ آور بوده مکتوم به دارند ».^{۲۵}

« در زمان شاپور اول ساسانی دوباره جنگ با روم آغاز شد . شاپور در فرات شکست سخنی به رومی ها وارد ساخت به نحوی که در بابل در صحنه جنگ « گوردیان » امپراتور روم به قتل رسید (فوریه ۲۴۴ بعد از میلاد) . شهری که جنگ در نزدیکی آن به وقوع پیوست به نام پیروز شاپور نامیده شد . منابع رومی بعدها به کلی موضوع شکست را مسکوت گذاشتند و قتل گوردیان را در اثر خیانت فیلیپ عرب دانستند ».^{۲۶}

« لامپرید » مورخ رومی ، که تاریخ مبسوطی از چند نفر از قیاصره ی روم نوشته — از جمله شرح سلطنت « آلكساندر سور » را مفصلاً نگاشته — و در مائه سیم میلادی می زیسته ، می نویسد : آلكساندر سور به دروغ شهرت داد که من براردشیر ساسانی غلبه کردم . این امپراتور وقتی وارد شهر

روم شد، بر عراده‌یی سوار بود که چهار زنجیر فیل آن را می‌کشید و چنین منتشر ساخت که من سیصد زنجیر فیل از عساکر ایران گرفتم، همه در بین راه تلف شدند، از آن‌ها فقط همین چهار زنجیر فیل باقیماند! برخلاف آن چه امپراطور روم شهرت داده — اردشیر پادشاه ایران، برآلکساندر غلبه کرده [بود]»^{۲۷}.

در بالا با عین نوشته‌های هرودوت درباره روابط ایران و یونان و کیفیت آن‌ها، آشنا شدیم؛ اما عجیب‌تر از آن، کار تاریخ‌نویسان اسکندر مقدونی و مترجمان آن‌ها درباره لشکرکشی اسکندر به ایران می‌باشد. نوشته‌هایی که در آن‌ها نیز با استفاده از ظرافت‌های ادبی و ترفندهای تاریخ‌نویسی، حقایق به‌طور عجیبی قلب شده و معالاسف این نوشته‌ها نیز، تا این زمان توانسته‌اند، اذهان خوانندگان خود را به‌انحراف اساسی به‌کشانند. ما این تاریخ‌نویسی را هم مورد بررسی همه‌جانبه قرار داده و نتایج آن را به‌مناسبت، در مباحث مختلف کتاب حاضر (شناسنامه ایران و ایرانیان) مطرح نموده‌ایم.

این بود محتوی و ماهیت واقعی نوشته‌های هرودوت درباره نبرد ماراتون، لشکرکشی خشایارشا به یونان و جنگ میکال. آیا خوانندگان محترم این سطور، هرگز به‌یاد دارند که در طول عمر خویش متنی آشفته، متناقض و پوچ و بی‌اساس‌تر از متن هرودوت خوانده باشند؟

حقیقتاً باعث تأسف و تعجب است که هنوز تاریخ‌نگاران، نویسندگان، استادان، روشنفکران، سینماگران و مسئولان آموزش و پرورش در کشورهای غربی، مشتاقانه به‌استقبال دروغ‌های هرودوت و امثال او رفته و سعی و اهتمام دارند که دعاوی پوچ، بی‌معنی، متناقض و بی‌اساس آن‌ها را به‌جای حقیقت و تاریخ‌نشانده و کماکان هم‌چون دوهزاروپانصد سال گذشته، آن‌ها را به‌ابزاری برای تخفیف ملل شرق تبدیل نمایند. برای مثال به‌نوشته ریچارد فرای تاریخ‌نگار غربی کتاب «میراث باستانی ایران» (ص ۱۹۹) توجه کنیم که می‌نویسد: «داستان پیکارهای یونان را که با حمله داریوش آغاز شد و با شکست [!!!] خشایارشا پایان یافت» باید هر کودک دبستانی بداند. برتری نظامی یونانیان در برابر نیروی افزون‌تر دشمن ... مطلبی است غیر قابل انکار. اکنون، که نتایج این پژوهش، ماهیت نوشته‌های هرودوت درباره نبرد ماراتون، لشکرکشی خشایارشا به یونان و جنگ میکال را آشکار می‌کند، آیا (پس از ۲۵۰۰ سال) زمان آن فرا نرسیده که اشخاص، سازمان‌ها و محافل غربی مدعی خردگرایی، به تشبثات و مردم‌فریبی‌های بزدلانه خود در این زمینه، خاتمه دهند؟

ارجاعات

۱- مشیرالدوله پیرنیا، حسن — ایران باستان، ص ۱۴۷۵ سال ۱۳۴۲

۲- اومستد ا. ت. — تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۲۰۰، سال ۱۳۷۲

۳- ر. ک، فرای، ریچارد — میراث باستانی ایران، ص ۱۹۸، سال ۱۳۷۳

۴- گیرشمن، رمان — ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۶۰، سال ۱۳۷۴

۵- تاریخ ایران، ص ۲۴۸

- ۶- بنگسون ، هرمان — یونانیان و پارسیان ، ص ۵۳ سال ۱۳۷۶
- ۷- هرودوت ، تواریخ ، ص ۳ . ترجمه وحید مازندرانی ، از ترجمه انگلیسی جرج راولین سن ، فرهنگستان ادب و هنر ایران
- ۸- همان ، ص ۱۲ ، نقل از پیشگفتار مترجم انگلیسی کتاب
- ۹- مشیرالدوله پیرنیا ، حسن — ایران باستان ، ص ۶۹ - ۷۱
- ۱۰- Niebuhr Votrage Alte Geschichte / T. ۱۱, P. ۳۸۵- ۴۱۴
- ۱۱- تاریخ امپراتوری هخامنشیان ، جلد ۱ ، ص ۳۷۵ ، سال ۱۳۸۶
- ۱۲- یونانیان و پارسیان ، ص ۵۳ و ۵۴
- ۱۳- تاریخ ایران ، ص ۲۱۷
- ۱۴- دایرةالمعارف فارسی مصاحب ، ص ۱۱۹
- ۱۵- آریان (کتاب ۳ ، فصل ۶ ، بند ۲) ، دیودور (کتاب ۱۷ بند ۶۸) ، کنت کورث (کتاب ۳ ، بند ۲- ۴) ، پولی‌ین (کتاب ۴) ، ر . ک . مشیرالدوله پیرنیا ، حسن — ایران باستان ، ص ۱۴۱۸
- ۱۶- جلد ۲ ، قسمت اول ، ص ۵۲۸
- ۱۷- هرودوت ، تواریخ ، ص ۵۳۷ - ۵۳۸ ، توضیحات ، به نقل از دکتر ع ، شهبازی
- ۱۸- و نیز ر . ک . مشیرالدوله پیرنیا ، ایران باستان ، ص ۸۳۰
- ۱۹- همان ، ص ۸۱۶
- ۲۰- همان ، ص ۹۱۸
- ۲۱- جلد ۲ ، ص ۱۶۳۳
- ۲۲- مشیرالدوله پیرنیا ، حسن — ایران باستان ، ص ۷۰۳ به نقل از Memore - desait - Helene
- ۲۳- بریان ، پی‌یر — تاریخ امپراتوری هخامنشیان ، جلد دوم ، ص ۱۱۴۰
- ۲۴- مشیرالدوله پیرنیا ، حسن ، ص ۲۶۵۸
- ۲۵- م . م . دیاکونوف ، ایران باستان ، ص ۳۷۹ ، سال ۱۳۴۶
- ۲۶- همان ، ص ۳۷۸
- ۲۷- اعتمادالسلطنه ، محمدحسن خان — اشکانیان ، ص ۱۵۰ - ۱۵۱ ، سال ۱۳۶۷